

## موقعیت راهبردی ژئواکونومیک خلیج فارس و رقابت قدرت‌ها در قرن بیست‌ویکم

بهادر زارعی\* - استادیار گروه جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران

علی زینی‌وند - دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

علی ماندگار - کارشناس ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه شیراز

جلیل دلشادزاد - کارشناس ارشد جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران

پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۰۹/۲۷ تأیید نهایی: ۱۳۹۲/۰۲/۲۳

### چکیده

یکی از مفاهیم نوینی که بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در عرصه روابط بین‌الملل و ژئوپلیتیک، برای تحلیل مسائل راهبردی و بین‌المللی و رقابت قدرت‌ها از آن بهره می‌برند، رویکرد ژئواکونومیک است. این رویکرد از ترکیب سه عامل جغرافیا، قدرت و اقتصاد شکل گرفته و بررسی روابط جغرافیا، قدرت و اقتصاد و تعامل این سه عنصر را برای کسب قدرت دولت‌ها مطالعه می‌کند. در آغاز قرن بیست‌ویکم، قدرت‌های بزرگ با رویکردی نوین و با توجه بیشتر به منافع اقتصادی، در مناطق استراتژیک جهان به رقابت می‌پردازند. در قرن حاضر انرژی، به‌ویژه نفت و گاز، روح ژئواکونومیک محسوب شده و در فرآیند توسعه، تعیین امنیت و ایجاد کشمکش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نقش آفرینی می‌کند. در عصر حاکمیت گفتمان ژئواکونومیک، اقتصاد نقش برجسته‌تری از هر زمان دیگر یافته و ژئواکونومی انرژی، فصل نوینی را در روابط بین‌الملل گشوده است. به نظر می‌رسد منابع انرژی به یکی از مهم‌ترین متغیرهای ژئوپلیتیکی در نظام سیاسی کنونی جهان در تعاملات بین‌المللی، برای حفظ سیادت جهانی و منطقه‌ای و به چالش کشیدن رقبا در عرصه بین‌المللی تبدیل شده است. خلیج فارس به‌لحاظ نظریه‌های ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی، بین‌المللی‌ترین منطقه دنیاست که به‌لحاظ منابع انرژی، فضای ژئواکونومیکی مهمی را برای ایفای نقش بازیگران (منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای) در قالب همکاری، رقابت و منازعه فراهم می‌کند. اگرچه با توجه به وابستگی متقابل منافع این کشورها، به نظر می‌رسد روابط آنها در راستای نوعی رقابت همراه با همکاری، در آینده بیشتر قابل پیش‌بینی است.

کلیدواژه‌ها: آمریکا، خلیج فارس، ژئواکونومی، قدرت‌های بزرگ، نفت و گاز.

## مقدمه

در حال حاضر یکی از رویکردهای مهم و مورد وثوق تحلیلگران مطالعات کلان منطقه‌ای و بین‌المللی، رویکرد ژئواکونومیک در مناطق ژئوپلیتیک جهان است. این رویکرد که محصول پس از جنگ سرد و اهمیت‌یابی اقتصاد و مؤلفه‌های آن به جای نظامی‌گری و مناطق ژئواستراتژیک است، جایگاه مهمی در تحلیل‌های نوین به خود اختصاص داده است. در قرن فراروی، انرژی به‌ویژه نفت و گاز، همچون روح ژئواکونومیک در فرآیند توسعه، تعیین امنیت و ایجاد کشمکش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نقش آفرین شده است. با تحول گفتمان سنتی ژئواستراتژیک به گفتمان نوین انطباقی بین قلمروهای ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک در دهه‌های اخیر و ایفای نقش برتر اقتصاد نسبت به مسائل نظامی در عرصه مناسبات جهانی، نفت به‌منزله خون صنعت مدرن، هم‌اکنون مهم‌ترین و اجتناب‌ناپذیرترین ماده خام در تمدن صنعتی جهان در مقایسه با سایر عوامل قدرت، از جایگاه بالاتری برخوردار شده است. در این دوره انرژی، به‌ویژه نفت و گاز از صورت کالای اقتصادی خارج شده و به‌صورت یک کالای با ارزش استراتژیک درآمده و از توان و نقش آفرینی بیشتری در اقتصاد مدرن و کشورهای رو به توسعه و نیازمند به منابع انرژی، برخوردار شده است. منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس، به‌دلیل برخورداری از دوسوم منابع استراتژیک نفت و گاز جهان در درون خود، به یک منطقه ژئواکونومیک و عرصه رقابت قدرت‌های فرامنطقه‌ای از دهه نود تا کنون و تا چند دهه آینده تبدیل شده است. در این پژوهش تلاش نویسندگان بر این بوده است تا به بررسی و کاوش پیرامون موضوعاتی همچون ژئواکونومیک، اهمیت راهبردی منابع نفت و گاز منطقه، رقابت‌های قدرت‌های فرامنطقه‌ای چون آمریکا، کشورهای اتحادیه اروپا، روسیه، چین و ژاپن، برای تأمین نیازهای انرژی و صدور محصولات، سرمایه‌گذاری، حضور مستقیم و رقابت با یکدیگر، بپردازند.

## مبانی نظری

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دهه پایانی قرن بیستم، تغییرات بنیادی و عمده‌ای در حوزه‌های معرفتی و شناختی جوامع علمی و سیاسی در پی داشت. یکی از مفاهیم نوینی که بعد از این فروپاشی در عرصه روابط بین‌الملل و ژئوپلیتیک، برای تحلیل مسائل راهبردی و بین‌المللی و رقابت قدرت‌ها از آن بهره می‌برند و چارچوب تحلیلی این پژوهش را نیز دربرمی‌گیرد، رویکرد ژئواکونومیک است. ادوارد ان. لوتواک در سال ۱۹۹۰، پارادایم ژئواکونومی را با مفهومی گسترده وارد روابط بین‌الملل، ژئوپلیتیک و سایر دانش‌های سیاسی مرتبط با تحلیل‌های کلان بین‌المللی کرد. این متفکر خبر از فرآمدن نظام نوین بین‌المللی در دهه نود داد که در آن مؤلفه‌های اقتصادی جایگزین اهداف نظامی و ژئواستراتژیک می‌شوند. به عقیده وی عامل منازعات و درگیری‌های قرن بیستم در قرن حاضر (بیست‌ویکم) دیگر موضوعات قرن گذشته نیست، بلکه در کنار هر تنشی یک عامل اقتصادی خودنمایی می‌کند (کمپ، ۱۳۷۳: ۱۰۷). منطق اقتصادی که مدتی طولانی به‌سبب رقابت‌های شرق و غرب و توازن قوای بازدارنده، فراموش شده بود، اکنون در تحلیل روابط انسانی و فضای پیرامونی او، یعنی در تحلیل وضعیت ژئوپلیتیک، نقش نخست را ایفا می‌کند. ظهور واژه جدید ژئواکونومیک که در چارچوب آن روابط میان انسان در مقام بازیگر اقتصادی با فضایی که در آن تحول می‌یابد مورد

بررسی و مطالعه قرار می‌گیرد، موجب شد تا برخی از سیاست‌پردازان، این مفهوم را به جنگ اقتصادی تعبیر کرده و از این طریق بر نقش اقتصاد در تحلیل سیاست دولت‌ها تأکید کنند (لوور و ترال، ۱۳۸۱: ۱۰۲-۱۰۱). البته موضوع مطرح‌شده، به معنای حل و فصل آسان بحران‌ها و اختلاف‌های ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیکی میان دولت‌ها و ملت‌ها نیست؛ زیرا بحران‌ها و اختلاف‌های ژئوپلیتیکی از تداوم و پایداری نسبی برخوردار بوده و به سادگی حل و فصل نمی‌شوند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۲۸). ناگفته نگذیریم که در این زمینه، به خصوص داده‌های مادی واقع‌گرایانه یا عقایدی از هر نوع پیرامون یک موضوع یا پدیده‌ای که به بازنمایی معروفند، به راحتی از اذهان و افکار جامعه و دولت مردان زوده نمی‌شود (لاکوست، ۱۳۷۸: ۹۷)، اما به نظر می‌رسد فقط زمانی منطق اقتصاد و تجارت قادر به اداره امور دنیا خواهد بود که با کاهش اهمیت برخوردار از قدرت نظامی، رقابت واحدها دارای ماهیتی صرفاً اقتصادی باشند. این قدرت‌ها هستند که سیاست‌های اقتصادی را در فضا (نظام جهانی) اعمال و رهبری می‌کنند و برآیند این فرآیند، ژئواکونومی است که به‌مانند پدیده‌ای سیال برای پوشش دادن به فضای جدید، روابطی در نظام جهانی و روشی برای توجیه و تحلیل سیاست‌های جهانی اکثر قدرت‌های غربی، درآمده است (طباطبایی، ۱۳۸۳: ۲۵). از حیث معرفت‌شناسی، برخی متخصصان مسائل راهبردی بر این باورند که موضوع یادشده به این معنا نیست که ژئواکونومی چیزی غیر از ژئوپلیتیک یا در برابر ژئوپلیتیک است، بلکه ژئواکونومی جزئی از قلمرو دانش ژئوپلیتیک و یکی از اندیشه‌های نوین ژئوپلیتیک در عصر حاضر است. البته ژئواکونومی را مانند دیگر زیرمجموعه‌های ژئوپلیتیک (ژئواستراتژی، هیدروپلیتیک و...) نمی‌توان بحث جداگانه‌ای از مبحث مادر دانست؛ چرا که هر یک از این مباحث قرائت ویژه خود را از ژئوپلیتیک ارائه می‌دهد؛ یعنی آنجا که اقتصاد انگیزه رقابت‌های قدرتی است، ژئوپلیتیک قرائتی اقتصادی از شرایط موجود را ارائه می‌دهد و جنبه ژئواکونومیک به خود می‌گیرد (مجتهدزاده، ۱۳۸۳: ۵۴). بنابراین ژئواکونومی اثرگذاری عوامل یا زیربنای اقتصادی در محیط کشوری، منطقه‌ای و جهانی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و رقابت‌های قدرتی و اثرگذاری این عوامل در ساختار شکل‌گیرنده ژئوپلیتیک منطقه‌ای یا جهانی را مطالعه می‌کند (مجتهدزاده، ۱۳۸۳: ۱۳۰).

## روش پژوهش

روش اصلی این پژوهش بنا به اهمیت موضوع در شرایط کنونی، تحلیلی - توصیفی و در عین حال بهره‌گیری از سنجش در مقیاس گسترده بوده است. در نگارش این پژوهش تلاش بر این بوده تا از اطلاعات کتابخانه‌ای، اعم از منابع خارجی در حوزه ژئواکونومیک، ژئوپولیتیک، روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای خلیج فارس، بهره کافی برده شود. از منابع داخلی، متخصصان و صاحب‌نظران این حوزه نیز، استفاده موسع شده است.

## یافته‌های پژوهش

### راهبرد ژئواکونومیک انرژی در خلیج فارس

در قرن حاضر انرژی، به‌ویژه نفت و گاز به‌منزله روح ژئواکونومیک، در فرآیند توسعه، تعیین امنیت و ایجاد کشمکش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نقش‌آفرین شده است. با تحول گفتمان سنتی ژئواستراتژیک به گفتمان نوین، انطباقی بین

قلمروهای ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک در دهه‌های اخیر و ایفای نقش برتر اقتصاد بر مسائل نظامی در عرصه مناسبات جهانی، نفت همچون خون صنعت مدرن، هم‌اکنون مهم‌ترین و اجتناب‌ناپذیرترین ماده خام تمدن صنعتی جهان در مقایسه با سایر عوامل قدرت، از جایگاه بالاتری برخوردار شده است (رحیم‌پور، ۱۳۸۱: ۵۸). در این دوره، انرژی از صورت کالایی اقتصادی خارج شده و به صورت یک کالای با ارزش استراتژیک و به‌مرور زمان کمیاب درآمده و از توان و نقش آفرینی بیشتری در اقتصاد مدرن و کشورهای رو به توسعه و نیازمند به منابع انرژی برخوردار شده است. در عصر حاکمیت گفتمان ژئواکونومیک، اقتصاد نقش برجسته‌تری از هر زمان دیگر یافته و ژئواکونومی انرژی، فصل نوینی را در روابط بین‌الملل گشوده است. به نظر می‌رسد منابع انرژی به یکی از مهم‌ترین متغیرهای ژئوپلیتیکی در نظام سیاسی کنونی جهان در تعاملات بین‌المللی، برای حفظ سیادت جهانی و منطقه‌ای و به چالش کشیدن رقبا در عرصه بین‌المللی تبدیل شده است.

انرژی، نیاز مبرم جهان ما در قرن بیست‌ویکم است، لذا کشمکش و رقابت برای کسب منابع انرژی هیدروکربنی بین قدرت‌های بزرگ، به منطقه ژئواکونومیک خلیج فارس سرایت خواهد کرد. از سوی دیگر کشورهای شرقی و غربی که روند توسعه رو به رشدی در پیش دارند، بر سر تضمین امنیت انرژی تلاش می‌کنند. با نگاهی به نقشه منابع انرژی جهان، این واقعیت آشکار می‌شود که بیش از ۷۰ درصد ذخایر نفت و گاز جهان در هارتلند انرژی واقع شده است. از این رو، انرژی مهم‌ترین عنصر در رقابت‌های ژئواکونومی محسوب می‌شود. به نظر می‌آید مؤلفه‌هایی که در ادامه شمرده شده‌اند، در شکل‌دادن به پدیده ژئواکونومی انرژی نقش مهمی دارند: ۱. نقش بی‌بدیل اقتصاد در مناسبات میان قدرت‌های جهان؛ ۲. نقش ذخایر انرژی به‌منزله نیروی محرکه اقتصاد جهان؛ ۳. رقابت قدرت‌ها برای دسترسی و نفوذ در کانون‌های انرژی؛ ۴. دستیابی به انرژی‌های ارزان و سازگار با محیط زیست؛ ۵. موقعیت مناسب جغرافیایی از حیث ارتباطی (زمینی، دریایی و هوایی) و سهولت دسترسی به منابع و مکان‌های دارای این منابع (زارعی، ۱۳۹۱: ۳۴).

مطالعات مختلف حاکی از آن است که منابع هیدروکربوری تا سال ۲۰۵۰ همچنان یکی از مهم‌ترین و عمده‌ترین منبع تأمین انرژی باقی خواهد ماند. همه کارشناسان امور انرژی جهان، متفق‌القولند که در کوتاه‌مدت و میان‌مدت، امکان جایگزین یافتن برای نفت و گاز، پُر هزینه و غیر اقتصادی خواهد بود (جانگ، ۲۰۰۹: ۱۶). به پیش‌بینی گروه بریتیش پترولیوم تا سال ۲۰۳۰، افزایش میزان تقاضای مصرف انرژی جهان ۸۳ درصد خواهد بود. به گفته دیگر، همچنان مهم‌ترین منابع انرژی هیدروکربنی است؛ گرچه در دهه‌های اخیر، توجه ویژه‌ای به انرژی هسته‌ای شده است، اما این انرژی نتوانسته سهم عمده‌ای در میان دیگر حامل‌های انرژی با توجه به مخاطرات انسانی گسترده، پیدا کند. از این رو، در قرن بیست‌ویکم منابع تأمین انرژی و مسیرهای انتقال انرژی هیدروکربنی اعتبار ویژه‌ای یافته است. در این دوره، مفاهیم امنیت انرژی، ذخایر راهبردی، منابع نفتی، تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان نفت و امنیت خطوط انتقال نفت، جایگاه خاصی یافته‌اند. در این میان، در بازار جهانی انرژی، ایران از دو نظر در کانون توجه و مرکز تعاملات بین‌المللی قرار دارد: اول، موقعیت ژئوپلیتیک کشور و قرار گرفتن در کانون بیضی انرژی جهانی است؛ بر همین مبنا جفری کمپ، متأثر از نظریه هارتلند مکیندر، از بیضی انرژی جهانی با عنوان هارتلند ژئوپلیتیک یاد می‌کند. دوم، نقش حیاتی ایران در تأمین امنیت جهانی انرژی است.

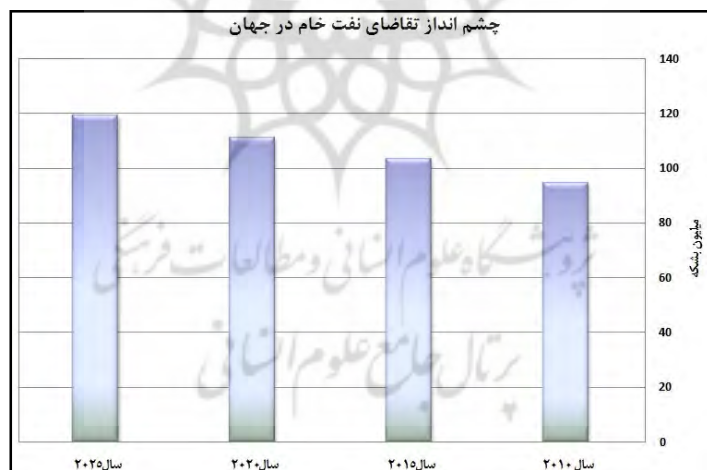
به نظر می‌رسد منابع انرژی، به‌مثابه یکی از مهم‌ترین متغیرهای ژئوپلیتیکی در نظام سیاسی کنونی جهان در تعاملات بین‌المللی میان کشورها و نیز، کنترل منابع تولید و مسیرهای انتقال انرژی، نظارت بر تنگه‌های استراتژیک و تکنولوژی و ابزارهای تولید، فناوری و انتقال و حتی مصرف انرژی برای حفظ سیادت جهانی و منطقه‌ای، جملگی دارای ابعاد مکانی، فضایی یا جغرافیایی هستند و به همین اعتبار، انرژی را به موضوع رقابت ژئوپلیتیکی منطقه‌ای و بین‌المللی مهمی تبدیل کرده‌اند؛ زیرا انرژی و تمام ابعاد و جنبه‌های آن ملتقای سه پارامتر جغرافیا، قدرت و سیاست است. خلیج فارس به‌لحاظ موقعیت ممتاز جغرافیایی و قرار گرفتن در مسیر خطوط دریایی اقیانوس هند، دریای عمان، دریای سرخ و دریای مدیترانه و اتصال آبهای آن به سواحل ایران، بین‌النهرین (عراق) و شبه‌جزیره عربستان، از دیرباز نقش بسزایی در همکاری، رقابت و کشمکش اقتصادی میان شرق و غرب داشته است. امروزه بخش بزرگی از تولیدات قابل صدور ذخایر انرژی در منطقه «هلال استراتژیک خلیج فارس - دریای خزر» قرار دارد و اهمیت این مناطق ژئواکونومیک به‌دلیل سیر نزولی ذخایر نفت و گاز سایر مناطق جهان، رو به افزایش است (زارعی، ۱۳۹۱: ۶۷). خلیج فارس به‌لحاظ نظریه‌های ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی، بین‌المللی‌ترین منطقه دنیاست که به‌سبب منابع انرژی، فضای ژئوپلیتیکی و منابع ژئواکونومیکی، جایگاه مهمی را برای ایفای نقش بازیگران در قالب همکاری، رقابت، کشمکش و منازعه فراهم می‌کند. بدین‌سان، حضور مداوم قدرت‌ها و بازیگران جهانی موجب شده تا خلیج فارس در کانون اهمیت جهانی قرار بگیرد. آمار و ارقام نشان از این دارد که کانون و مرکزیت تولید نفت جهان کاملاً از شمال به جنوب تغییر کرده است. علائم این تغییر در پیش‌بینی استخراج جهانی در دپارتمان انرژی آمریکا هویدا شد. بر این اساس در سال ۱۹۹۰، تولیدکنندگان شمالی ۳۹ درصد کل تولید جهانی نفت را در اختیار خود داشتند، اما این سهم در سال ۲۰۳۰ به میزان ۲۴ درصد خواهد رسید؛ در حالیکه سهم خلیج فارس و دریای خزر از ۴۴ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۵۷ درصد در سال ۲۰۳۰ ارتقا خواهد یافت (کلار، ۲۰۰۹: ۴۴). طبق ارزیابی که بریتیش پترولیوم در سال ۲۰۱۲ انجام داده، کل ذخایر اثبات‌شده نفت در جهان، کمابیش ۱۶۵۳ میلیارد بشکه برآورد شده است که حدود ۷۹۵ میلیارد بشکه آن در منطقه خلیج فارس قرار دارد، این مقدار برابر با ۶۱ درصد از کل ذخایر نفت جهان است که بی‌شک، اهمیت آن در آینده به‌دلیل کاهش تولید نفت جهانی و نیز ارزان و کم‌هزینه‌بودن تهیه و بهره‌برداری از نفت این منطقه، افزایش خواهد یافت (بریتیش پترولیوم، ۲۰۱۲). اما در کنار این اهمیت و موقعیت ممتاز، متأسفانه این منطقه در طول صد سال اخیر بحران‌ها و تنش‌های فراوانی را پشت سر گذاشته است. دخالت و حضور قدرت‌های بزرگ، به‌خصوص آمریکا در ترتیبات امنیتی و نظامی آن، وجود اختلاف مرزی و ارضی فراوان بین کشورهای ساحلی و نبود سازوکاری برای رسیدن به یک نظام امنیتی مشترک، از جمله مهم‌ترین مواردی است که موجب شده تا نه‌تنها همگرایی حاصل نشود، بلکه شاهد روند واگرایی میان کشورهای این منطقه باشیم (امامی، ۱۳۸۵: ۲۳۴). به نظر می‌رسد مناطق ژئواکونومیک نفت‌خیز دنیا (خلیج فارس، خزر و شمال آفریقا) منطبق بر جغرافیای مداوم بحران‌ها در گذشته و حال حاضر است (امنیت انرژی، ۲۰۱۲: ۱). با وجود تلاش‌های گسترده برای دستیابی به انرژی نوین، همچنان، از انرژی‌های فسیلی برای تأمین نیاز صنایع نمی‌توان چشم‌پوشی کرد. از این رو، منطقه ژئواکونومیک خلیج فارس برای تأمین منابع نفت و گاز جهان دارای اهمیت و منزلت ویژه‌ای برای سبب انرژی کشورهای جهان خواهد

بود. امروزه تجارت انرژی ۱۴ درصد تجارت جهانی را به خود اختصاص داده است. وابستگی متقابل در درون سیستم بین‌المللی انرژی در حال افزایش است، موضوع کاملاً آشکار در این میان، رشد فزاینده مصرف در تجارت انرژی است.

منابع انرژی خلیج فارس باعث شده که این منطقه به‌منزله مخزن انرژی جهان و گرانیگاه منطقه خاورمیانه مطرح شود. به هر حال در نیم قرن اخیر، بی‌شک خلیج فارس یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین مناطق جهان از بعد ژئوپولیتیک و محاسبات استراتژیک بوده است و با توجه به دگرگونی‌های عمیق و جاری در سطح بین‌المللی، جنگ‌ها و درگیری‌های دو دهه اخیر، می‌توان ادعا کرد که در قرن بیست‌ویکم می‌رود که به‌صورت مهم‌ترین کانون توجه نگرش‌ها و محاسبات استراتژیک درآید و به تعبیر ژئوپولیتیک کلاسیک، هارتلند یا قلب زمین یا «فضای حیاتی خاص» نام گیرد (زارعی، ۱۳۹۱: ۳۱). استراتژی آمریکا پس از فروپاشی شوروی، تسلط هرچه بیشتر بر منابع نفتی و کنترل مسیرهای انتقال آزاد انرژی به بازارهای مصرف و به‌طور مستقیم کنترل اقتصاد جهان سرمایه‌داری بوده است. کارشناسان مسائل استراتژیک بر این عقیده‌اند که اگر آمریکا بر نفت خلیج فارس تسلط نیابد، قدرت این کشور برای مناطق کلیدی در سایر نقاط جهان نیز به‌شدت کاهش می‌یابد و بازی قدرت جهانی را ناخواسته به سایر آلترناتیوهای چون اتحادیه اروپا و چین واگذار خواهد کرد (برژینسکی، ۱۳۸۶: ۳۲۰). از این رو بینش ژئوپولیتیکی دولت آمریکا آن است که عامل کلیدی برای امنیت ملی آمریکا، همانا سلطه جهانی و برتری کامل بر هرگونه رقیب بالقوه است. آمریکا برای رسیدن به این هدف، نه‌تنها باید قادر به اعمال قدرت نظامی خود در هر نقطه از جهان و در هر زمان باشد، بلکه باید منابع کلیدی ثروت جهان را نیز که مهم‌ترین آن نفت - به‌ویژه نفت منطقه خلیج فارس - است را کنترل کند. تنها اجماع نظری که امروزه در آمریکا بین دو حزب قدرتمند آمریکا وجود دارد و استراتژیست‌های آمریکایی بر آن صحه می‌گذارند، این است که آمریکا نباید اجازه دهد که هیچ قدرتی رقیب این کشور، بر این منطقه و جریان آزاد انرژی تسلط یابد. این اجماع نظر در همه دوران‌ها وجود داشته و خواهد داشت. هدف آمریکا از حضور مستقیم در منطقه خلیج فارس و تسلط بر منابع نفت آن، نه یک اهرم قدرت و نه یک منبع سوخت، بلکه به‌معنای کنترل اروپا، ژاپن و چین است. این کار به آمریکا قدرت کنترل و باز و بستن شیر نفت را خواهد داد. کارشناسان انرژی بر این باورند که حدود ۷۰ درصد انرژی مورد نیاز اقتصاد جهانی را نفت تشکیل می‌دهد که ۸۰ درصد آن در منطقه جهان اسلام قرار دارد. یکی از انبارهای مهم و در واقع، بزرگ‌ترین انبار انرژی هیدروکربنی جهان، «خلیج فارس» است که آن را بزرگترین مخزن انرژی جهان می‌شناسند. خلیج فارس با توجه به وزن ژئوپولیتیکی مخازن نفت و گاز آن در عرصه جهانی انرژی، نقش محوری در تداوم زندگی اقتصادی بشر خواهد داشت. این قلمرو ژئواکونومیکی جهان، کمابیش دوسوم ذخایر اثبات‌شده نفت و یک‌سوم ذخایر گاز طبیعی جهان را در اختیار کشورهای این منطقه قرار داده است و اگر ذخایر انرژی حوضه دریای خزر را نیز به ذخایر انرژی خلیج فارس اضافه کنیم، در حدود ۷۰ درصد ذخایر تثبیت‌شده جهانی نفت و بیش از ۴۰ درصد از منابع گاز طبیعی آن در داخل منطقه‌ای تخم مرغ شکلی از جنوب روسیه و قزاقستان تا عربستان سعودی و امارات متحده عربی محصور شده است (کمپ، ۱۳۸۳: ۳۸۹). از تحولات عمده دیگر در روندهای بازار نفت جهان، شتاب گرفتن مصرف جهانی نفت، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه آسیایی است. برآوردها حاکی از آن است که تقاضا برای نفت در جهان در حال توسعه، سه برابر سریع‌تر از جهان توسعه‌یافته است و انتظار می‌رود میزان ۴۳ درصد کل مصرف جهانی نفت تا سال ۲۰۲۰ به ۵۵ درصد افزایش یابد. باید

توجه کرد که منابع عظیم نفت و گاز این منطقه با کشورهای صنعتی یا در حال صنعتی شدن مانند هند، چین، ژاپن، بره‌های آسیا (سنگاپور، مالزی، هنگ کنگ، تایوان)، در شرق و کشورهای صنعتی اروپایی در طرف غرب احاطه شده است. اما آنچه حائز اهمیت است، توسعه صنعتی کشورهای جنوب و جنوب شرق آسیا، همزمان با قدرت‌مند شدن آنها در عرصه بین‌الملل و در مقام بازیگران قدرت‌مند در عرصه جهانی است. از این رو، دسترسی آسان کشورهای هند و چین به مراکز انرژی خلیج فارس و به‌خصوص ایران، بیش از پیش مورد توجه آنها قرار گرفته است (موسوی شفایی، ۱۳۹۰: ۴۳). منطقه خلیج فارس و کشورهای پیرامون آن، در واقع به‌دلیل برخورداری از بیشترین ذخایر انرژی، طبعاً از بالاترین قابلیت‌ها در تأمین انرژی چین و پاسخگویی به نیازهای استراتژیک این کشور برخوردارند. چینی‌ها با درک این موضوع در سال‌های اخیر تلاش‌های بسیاری برای ارتقای روابط با کشورهای نفتی این منطقه، به‌ویژه کشورهای اصلی انجام داده‌اند تا در پرتو آن، بتوانند سهم خود را از ذخایر این منطقه هرچه بیشتر افزایش دهند (واعظی، ۱۳۸۹: ۶۷).

مطالعات مؤسسه‌های مختلف پژوهشی آمریکا و انگلیس درباره منابع انرژی آینده، خبر و حکایت از جایگاه و اعتبار این ماده حیاتی تا سال ۲۰۵۰ میلادی در رتبه انرژی اول جهان را می‌دهند. با ظهور عصر ژئواکونومیک در دهه پایانی قرن بیستم، کانون‌های انرژی بیش از گذشته مورد توجه کشورهای مصرف‌کننده انرژی و قدرت‌های فرامنطقه‌ای و جهانی قرار گرفت که از این دید، منطقه خلیج فارس در مقام بزرگ‌ترین انبار انرژی جهان، مرکز این توجهات بوده و خواهد بود.

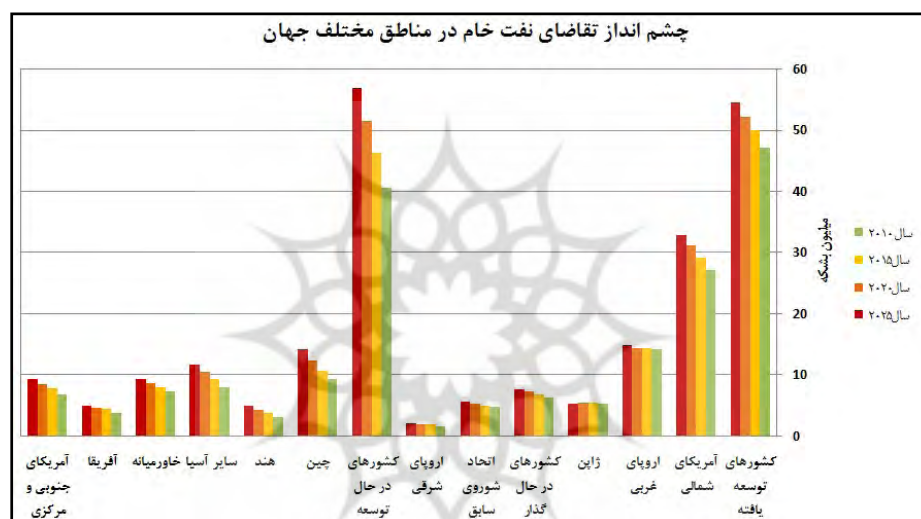


شکل ۱. نمودار چشم‌انداز تقاضای نفت خام در جهان

منبع: بهادرزاعی، ۱۳۹۱

پیش‌بینی کارشناسان امور انرژی جهان، افزایش تولید نفت خلیج فارس حدود ۵۰ میلیون بشکه در روز است که در صورت تحقق آن، سهم خلیج فارس از انرژی نفت جهان به ۴۵ درصد خواهد رسید، به این معنا که افزایش ۲۰ درصدی را در طول یک دهه برای منطقه نشان می‌دهد. یکی از ویژگی‌های بسیار مهم خلیج فارس، افزایش منابع ماهانه و سالانه آن است؛ به‌گونه‌ای که ظرفیت منابع انرژی خلیج فارس از سال ۱۹۵۰ تا کنون بیش از ۸ برابر شده است و هنوز بخش مهمی از منطقه، به‌خصوص در ایران و عراق مورد اکتشافات معدنی و زمین‌شناسی قرار نگرفته است (بریتیش پترولیوم، ۲۰۱۲). بر اساس نمودار شکل ۲، میزان تقاضای جهانی برای نفت از سال ۲۰۱۰ تا سال ۲۰۲۵ سالانه ۹/۱

درصد افزایش خواهد یافت و از ۹۴/۶ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۱۰ به ۱۱۹/۲ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۲۵ افزایش خواهد یافت که بیشترین رشد طی این دوره به ترتیب مربوط به کشور چین، هند، روسیه، آمریکای شمالی و کشورهای اروپایی و پاسیفیک خواهد بود. برای تأمین این حجم از تقاضای انرژی، به ویژه در بخش نفت و گاز، اهمیت راهبردی منطقه خلیج فارس طی بیست سال آینده افزایش خواهد یافت. خلیج فارس در آینده منبع تولید ۴۰ درصد نفت جهان و خاستگاه ۸۰۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری بین‌المللی است. این منطقه در بزرگ‌ترین شاهراه استراتژیکی و ارتباطی جهان؛ یعنی آسیا، اروپا و آفریقا قرار گرفته است. بنابراین تسلط بر آن به معنای دارا بودن موقعیت جهانی، به ویژه به هنگام رویارویی با دشمنان احتمالی یا دست کم ممانعت از انزوای استراتژیک تلقی می‌شود (موسوی شفاپی، ۱۳۹۰: ۱۷۸).



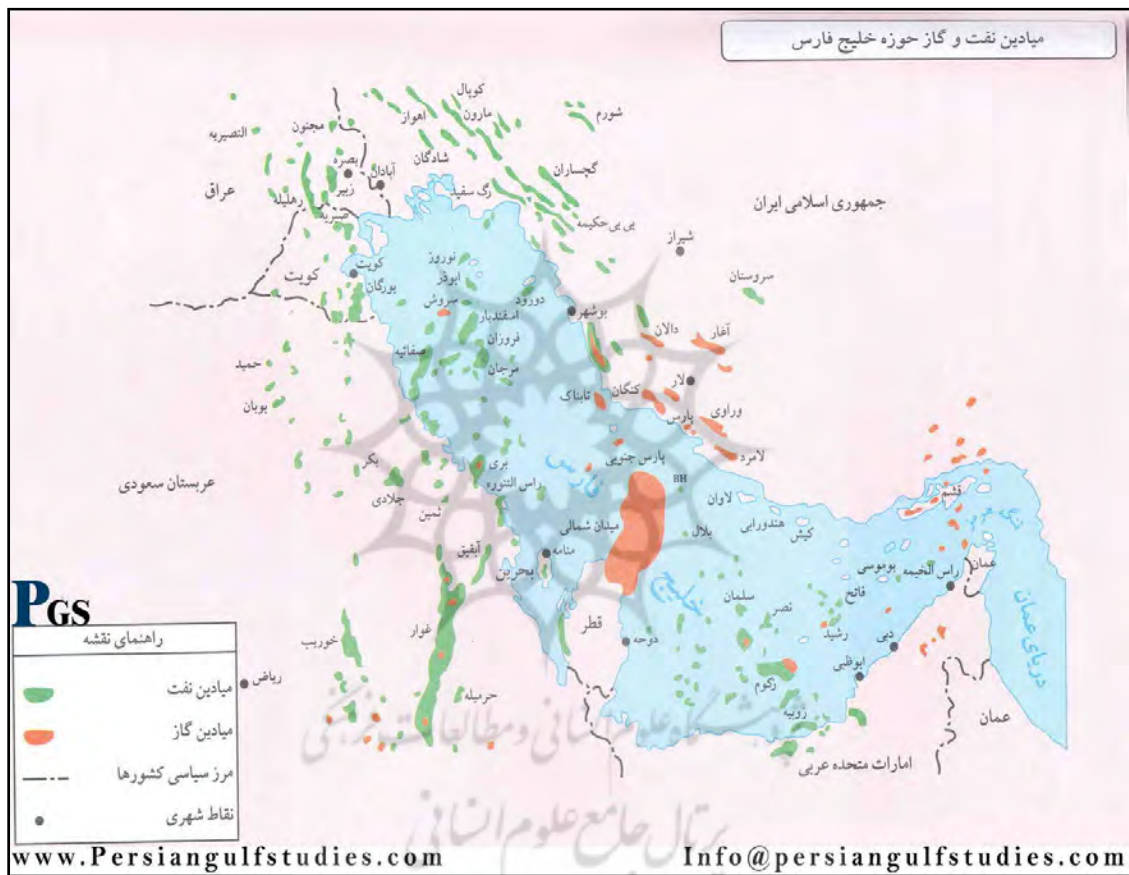
شکل ۲. نمودار چشم‌انداز تقاضای نفت خام در مناطق مختلف جهان

منبع: بهادرزارعی، ۱۳۹۱

این موضوع زمانی برای مصرف‌کنندگان نفت اهمیت دوچندان می‌یابد که بدانیم تمام میداین نفت دنیا از روسیه تا آمریکا و از چین تا مصر، به شدت رو به کاهش و اتمام است؛ حال آنکه در منطقه خلیج فارس هر سال میداین جدیدی از منابع انرژی کشف و بر میزان ذخایر آن افزوده می‌شود. براساس پیش‌بینی قاطبه متخصصان نفت، حداقل تا ۲۵ سال آینده نگاه‌های سیاسی، اقتصادی، استراتژیکی و امنیتی جهانی به‌طور مستمر به منطقه ژئواکونومیکی خلیج فارس خواهد بود، اگرچه روس‌ها، آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها تلاش مضاعفی انجام دادند تا آلترناتیوی برای خلیج فارس در صحنه رقابت انرژی جهان بیابند و با استخراج نفت روسیه و حوزه خزر، از اهمیت این منطقه ژئواکونومیکی بی‌بدیل جهان بکاهند، اما بعد از آنکه دریافتند کل ذخایر انرژی منطقه خزر از ۳۰ میلیارد بشکه تجاوز نمی‌کند و این مقدار حتی با یک حلقه چاه در منطقه خلیج فارس برابری ندارد، یکبار دیگر جایگاه جهانی خلیج فارس در معادلات انرژی و اهمیت آن در آینده صنایع جهان مشخص و مبرهن شد. میدان‌های نفتی خلیج فارس از نظر میزان ذخایر نفتی، به میدان‌های غول‌پیکر نفتی که حداقل از ابتدا ۵۰۰ میلیون بشکه نفت دارند و میدان‌های ابرغول‌پیکر که در آغاز حداقل ۵ میلیارد بشکه نفت دارند، تقسیم می‌شوند. در این میان ۹ میدان از ۱۰ میدان غول‌پیکر نفتی و ۲۸ میدان از ۳۳ میدان ابرغول‌پیکر نفتی در خلیج



فارس قرار دارند. میادینی مانند «قوار» با ۶۰ میلیارد بشکه، «صفانیه» با ۴۰ میلیارد بشکه و میدان یاهوت با ۱۵ میلیارد بشکه نفت، تا شصت سال آینده می‌توانند بدون وقفه به جریان تولید خود ادامه دهند (امامی، ۱۳۸۵: ۱۱۰)؛ حال آنکه منابع نفتی آمریکا در سال ۲۰۱۱ به کمتر از ۲۷ میلیارد بشکه رسید. نکته قابل توجه اقتصادی دیگر، هزینه بهره‌برداری و استخراج نفت است که در خلیج فارس برای هر بشکه حدود ۱ دلار هزینه دارد و حال آنکه این رقم برای آلاسکا ۷ دلار و فلوریدا ۵/۵ دلار به‌تمام می‌رسد (مجتهدزاده ۱۳۸۶: ۲۳۴).



شکل ۳. نقشه میادین حوزه نفت خام و گاز خلیج فارس

جدول ۱. کشورهای دارنده منابع ذخایر نفت و گاز در منطقه خلیج فارس

ردیف	کشور	حجم ذخایر به میلیارد بشکه	درصد ذخایر	نسبت ذخایر به تولید (عمر ذخایر)	ذخایر گاز به تریلیون مترمکعب
۱	عربستان	۲۶۵/۹	۲۱/۳	۷۳۴/۳	۷/۵۷
۲	ایران	۱۵۷	۱۱/۲	۹۲۱۶/۹	۲۹/۶۱
۳	عراق	۱۵۰	۸/۲	بیش از ۱۰۰ سال	۳/۱۷
۴	کویت	۱۰۱/۵	۸/۲	۱	۱/۷۸
۵	امارات	۹۷/۸	۷/۹	۳/۵	۶/۴۳

منبع: بریتیش پترولیوم، ۲۰۱۳

موضوع مهم دیگری که از نظر ژئواکونومی حائز اهمیت است، روند رو به رشد گاز طبیعی در سید انرژی جهان و نیازهای فزاینده بخش انرژی کشورهای هند و چین به گاز طبیعی برای دستیابی به رشد اقتصادی دو رقمی و سرمایه‌گذاری و دسترسی آنها به ذخایر گازی خلیج فارس، به‌خصوص میدان گازی پارس جنوبی است که نقش خلیج فارس را بیش از گذشته در کانون مناسبات ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی جهان قرار می‌دهد. با کشف ذخایر عظیم گازی جدید، به‌خصوص در عراق و سایر کشورهای این منطقه و رشد فزاینده مصرف گاز در جهان، به‌ویژه کشورهای جنوب و جنوب شرق و شرق آسیا، مرکزیت انرژی خلیج فارس در جهان افزایش یافته و کانون مناسبات ژئواکونومی جهانی قلمداد می‌شود. بر اساس گزارش مؤسسه اطلاعات انرژی، پیش‌بینی می‌شود ذخایر گاز جهان که دومین منبع انرژی، به‌خصوص انرژی جایگزین نفت به‌شمار می‌روند، با رشد تولید سالانه ۱/۶ درصد به ۱۵۲/۷ تریلیون فوت مکعب در سال ۲۰۳۰ برسد. از ۱۷۸/۳ تریلیون متر مکعب کل گاز ذخایر طبیعی شناخته‌شده جهان، ۷۳/۲ تریلیون متر مکعب در منطقه خلیج فارس وجود دارد؛ یعنی معادل ۲۵۱۶/۴ تریلیون فوت مکعب برابر ۴۱ درصد ذخایر گاز طبیعی جهان. در قرن فراروی، گاز طبیعی سوخت مناسب و ماده اولیه صنایع پتروشیمی بوده و اهمیت استراتژیک یافته است. صنایع پتروشیمی طیف گسترده‌ای از کالاهای مصرفی و اساسی را تولید می‌کنند (لارنس، ۱۹۹۸: ۳).

تقاضای جهانی سالانه گاز طبیعی با توجه به آلودگی اندک آن که جزء انرژی‌های پاک و استاندارد در جهان شناخته می‌شود، رو به افزایش است، این مصرف در کشورهای آسیایی روند رشد بیشتری را نشان می‌دهد. براساس پیش‌بینی‌های انجام شده، تقاضا برای مصرف گاز طبیعی جهان بیش از نفت است و از میزان ۱۰۰ تریلیون فوت مکعب در سال ۲۰۱۰ به ۱۸۲ تریلیون فوت مکعب در سال ۲۰۳۰ خواهد رسید. با وجودی که صدور گاز مستلزم سرمایه‌گذاری کلان در ایجاد تأسیسات است و حمل آن به‌صورت مایع یا با ایجاد خطوط لوله انجام می‌گیرد، به‌تدریج سرمایه‌گذاری در این کشورها در حال رشد است؛ زیرا با اهمیت‌یابی موضوع محیط زیست برای مردم جهان و مخالفت جنبش‌ها، نهادها و احزاب سبز با آلودگی زیست‌محیطی در دوره اخیر، یک سوخت تمیز شمرده می‌شود و با توجه به آلودگی‌های ایجاد شده طی سال جاری در ژاپن از طریق رآکتورهای هسته‌ای که بخش عمده‌ای از شرق جهان و کشورهای حوزه اقیانوس آرام حتی در بخش غربی آن (مانند قاره‌های آمریکای شمالی، مرکزی و جنوبی) را دربرگرفت، و از سوی دیگر با توجه به اهمیت و جایگاه گاز در صنایع پتروشیمی و افزایش تعداد محصولات پتروشیمی از پنج نوع کالا در زمان جنگ جهانی دوم و به بیش از ۵۰۰۰ نوع در عصر حاضر، اهمیت و جایگاه مصرف گاز طبیعی در جهان دوچندان شده است. بدین‌سان، وجود ذخایر گازی در منطقه ژئواکونومیک خلیج فارس می‌تواند نقش بسیار مهم و حساسی را در آینده اقتصاد جهانی ایفا کند و نگاه‌های دولت‌مردان و قدرتهای فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای را حداقل یک قرن به سوی خود جلب و جذب کند و خلیج فارس صحنه فعالیت، همکاری و رقابت‌های ژئواکونومیکی و ژئوپلیتیکی خواهد بود. به نظر می‌رسد خلیج فارس از دو بُعد عمده مورد توجه قدرتهای جهانی است. اول؛ انرژی که همچنان نقش محوری خود را در اقتصاد جهانی حفظ کرده است و تا چهار دهه آینده نیز این نقش همچنان استمرار خواهد یافت. دوم؛ موقعیت ارتباطی ممتازی که جغرافیای خلیج فارس را به کانون و نقطه ثقل کریدور ارتباطی جهان مبدل کرده است.

لازم به یادآوری است که کشورهای حوزه خلیج فارس، روزانه حدود ۲۴ میلیون بشکه نفت در روز تولید می‌کنند که

تقریباً ۲۷ درصد از کل تولید نفت جهان را تشکیل می‌دهد. اداره اطلاعات انرژی آمریکا برآورد کرده است که تا سال ۲۰۲۵، کشورهای حوزه خلیج فارس روزانه ۴۴/۴ میلیون بشکه نفت به جهان صادر خواهند کرد که این مقدار دو برابر صادرات کنونی آنان خواهد بود.

(دولت‌شاهی، ۱۳۸۹: ۷۲). با توجه به میزان صدور نفت امروز این منطقه از تنگه هرمز که تقریباً ۱۵ تا ۱۶ میلیون بشکه است، در دو دهه آینده بر اهمیت استراتژیکی و ژئوپلیتیکی خلیج فارس افزوده خواهد شد. از این رو، کشمکش و رقابت بر سر دستیابی به منابع نفت منطقه با توجه به رشد اقتصاد جهانی و درخواست روزافزون برای این منبع انرژی دوچندان خواهد شد و اهمیت ژئواکونومیک حوزه خلیج فارس و وزن استراتژیک کشورها با توجه به منابع و ذخایر انرژی و قدرت تأثیرگذاری آنان در عرصه بین‌المللی افزایش می‌یابد. پس بی‌دلیل نیست که این منطقه بیش از هر منطقه ژئواکونومیک دیگری، در معرض سلطه‌گری و دخالت‌های بیگانگان قرار می‌گیرد (کلابرس، ۱۹۹۸: ۳۰).

### اهداف راهبردی و نظامی آمریکا در خلیج فارس

با سقوط حکومت پهلوی در سال ۱۳۵۷ و استقرار نظام جمهوری اسلامی، تصویر امنیتی خلیج فارس یکسره دگرگون شد و آمریکا را به تغییر در راهبرد خود در خلیج فارس فراخواند. در سطح بین‌المللی، خروج ایران از پیمان امنیتی سنتو و به دنبال آن، الحاق به جنبش عدم تعهد و از بُعد داخلی، لغو پاره‌ای از قراردادهای تسلیحاتی گران‌قیمت، به‌خصوص با آمریکا، کاهش هزینه‌های نظامی و اخراج مستشاران نظامی این کشور، باعث ناتمام ماندن طرح‌های امنیتی آمریکا در خلیج فارس شد، به‌خصوص اشغال نظامی افغانستان به دست شوروی و نزدیک شدن به کانون انرژی جهان، نگرانی آمریکا را درخصوص خلیج فارس دوچندان کرد. بنابراین، راهبرد امنیتی آمریکا در مقابل وضعیت جدید در خلیج فارس و مناطق مجاور آن، بر تقویت حضور نظامی و احداث پایگاه‌های جدید در اقیانوس هند (دیه گوگاریسیا)، تشکیل نیروهای واکنش سریع و تأسیس یک چارچوب امنیتی جدید در خلیج فارس و خاورمیانه با تکیه بر پاکستان، ترکیه، مصر و اسرائیل متمرکز شده بود که به داکترین کارتر (پیام اتحاد) نیز معروف است (زارعی، ۱۳۹۱: ۷۶). بر اساس داکترین ریگان که به کمان کنترلی معروف بود، در اوایل این دوره استراتژی نظامی آمریکا در قبال تأمین امنیت خلیج فارس در صورت حمله نظامی شوروی، طرح عملیاتی خط دفاعی برای مقابله با نیروهای شوروی در کوه‌های غربی ایران بود که در استراتژی‌های نظامی، به استراتژی زاگرس معروف بود. طبق این طرح نیروهای آمریکایی باید در ارتفاعات زاگرس جلوی پیشروی نیروهای شوروی را به داخل خوزستان و سایر نواحی نفت‌خیز خلیج فارس سد کنند و در صورت عدم موفقیت در برابر نیروهای شوروی، مذاکراتی میان دو ابرقدرت صورت پذیرد تا حداقل منافع آمریکا در منطقه تأمین شود. در دوره ریگان پیش از طرح امنیتی آمریکا، در خلیج فارس شورای همکاری خلیج فارس شکل گرفت، ولی آمریکا همچنان با تقویت نیروهای واکنش سریع، خود عهده‌دار تأمین امنیت در منطقه بود. بر این اساس، نیروهای واکنش سریع با توصیه و ابتکار دولت ریگان از ۲۲۰۰۰۰ نفر به ۴۶۰۰۰۰ نفر افزایش یافت. پنتاگون طرح تقویت نیروهای دریایی، هوایی و زمینی را به دولت ارائه کرد و تعداد این نیروها به ۳۰۰۰۰۰ نفر رسید. طراحان پنتاگون گذشته از ملاحظات نظامی خاص خود، از

اواسط دهه هفتاد به بعد، به تأسیس پایگاه‌های زمینی، دریایی و تأسیسات هوایی در داخل و اطراف خلیج فارس علاقه‌مند بودند و باور داشتند که سیاست جنگی در منطقه به‌اهداف بلندمدت آنان جامه عمل می‌پوشاند (الهی، ۱۳۸۹: ۲۷۵).

آمریکا جنگ خلیج فارس، بحران در روابط اعراب و اسرائیل و مسئله افغانستان را بهانه‌ای برای افزایش حضور نظامی در خلیج فارس و مناطق پیرامون آن قرار داده است. اسنادی چون «راهبرد امنیت ملی آمریکا» در سال ۱۹۹۴، «راهبرد آمریکا در خاورمیانه» در ۱۹۹۵، «راهبرد حفظ صلح و ثبات در خاورمیانه» در ۱۹۹۷، «گزارش دفاعی» در همان سال و «گزارش دفاعی» وزارت دفاع آمریکا پس از حوادث یازدهم سپتامبر، همگی نشان‌دهنده تصمیم آمریکا به ادامه حضور قدرتمند در خلیج فارس است. آمریکا از این حضور نه‌تنها برای اهداف نظامی، بلکه برای دستاوردهای اقتصادی نیز بهره می‌برد (امامی، ۱۳۸۵: ۱۱۲). داکترین بوش پدر، براساس تقویت حضور آمریکا در منطقه و تحکیم روابط دوجانبه با همه دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس بنا شد. عملیات طوفان صحرا راه حل «صلح از طریق قدرت» را از دست اعراب خارج کرد و پیروزی قاطع نظامی، توازن قوای منطقه‌ای را به کلی تغییر داد. جنگ خلیج فارس واکنش‌های قابل انتظار در داخل آمریکا را برانگیخت و از آن جمله، محرکی بود که به‌لحاظ سنتی توانست طیف وسیعی را در پشتیبانی مالی برای حفظ قدرت نظامی آمریکا در دنیا و به‌ویژه خلیج فارس فراهم کند. از دیدگاه رؤسای جمهور آمریکا نیکسون - بوش، منطقه خلیج فارس به‌دلیل منافع اقتصادی - راهبردی و حتی شخصی، اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده است. حفظ و دسترسی به نفت خلیج فارس برای آمریکا یک ارزش حیاتی دارد و بروز هرگونه خدشه در جریان خروج نفت از این منطقه، برای صنعت نفت آمریکا فلج‌کننده و برای متحدان آمریکا (اتحادیه اروپا و ژاپن) کشنده محسوب می‌شد (زارعی، ۱۳۹۱: ۷۹). بنابراین، این استدلال از ابتدای جنگ خلیج فارس تا کنون وجود داشته که تا زمانی که غرب به نفت خلیج فارس به‌شدت وابسته است، باید قابلیت خود را برای دفاع از دوستانش در منطقه حفظ کند. بعد از عملیات طوفان صحرا، آمریکا به‌دنبال ایجاد یک سیستم امنیتی نوینی بود که تا کنون نیز از این سیستم پیروی کرده است. این سیستم عبارت است از، تأمین مسئولیت امنیت تعدادی از کشورهای کوچک با موقعیت استراتژیکی در محدوده یک منطقه حیاتی به‌وسیله آمریکا از طریق فراهم‌آوری و حمایت سیاسی، مالی و... تا بتواند در صورت بروز هر نوع تهدید، همچون یک ضامن خارجی امنیت آن کشورها را به‌راحتی تأمین کند. در سیستم مذکور، تأسیس یک مرکز فرماندهی منطقه‌ای فراگیر و شبکه دفاعی مشترک بین آمریکا و کشورهای عرب منطقه‌ای، به‌اضافه قراردادهای امنیتی دوجانبه میان هر کشور منطقه و آمریکا، ضروری است. از دیدگاه عملیات نظامی، در این نظام امنیتی نیاز به تجمع نیروی نظامی دائمی در منطقه خلیج فارس و بالا بردن هزینه‌های نظامی نیست، بلکه همواره یک گروه ضربتی کافی است. اساس این استراتژی بر این پایه بنا شده است که آمریکا نیازمند به پشتیبانی مداوم به قدر کافی و تجهیزات نظامی کارآمدی است که در کشورهای متحدش ذخیره شده باشد، تا بتواند نیروهای خود را در شرایط اضطراری سازماندهی و آماده عملیات کند. از زمان فرماندهی ژنرال شوارتسکف تا کنون، استراتژی فرماندهی آمریکا در خلیج فارس بر پایه پنج اصل قرار دارد:

۱. حضور مستقیم نظامی؛ ۲. ارائه کمک‌های امنیتی به کشورهای حوزه خلیج فارس؛ ۳. برگزاری رزمایش مشترک؛ ۴. اعزام نیرو؛ ۵. آمادگی برای نبرد (شوارتسکف، ۲۰۰۵).

به‌طور کلی در دههٔ نود، مهم‌ترین راهبرد کشورهای حوزهٔ خلیج فارس تمرکز ارتباطشان با قدرت‌های غربی، به‌ویژه آمریکا بوده است. تردیدی نیست که جنگ خلیج فارس باعث شد سلطنت‌های منطقه آمریکا به چشم متحد اصلی خود در دو بُعد نفت و ثبات سیاسی بنگرند. در این دهه کویت، بحرین، عمان، قطر و امارات عربی متحده، پیمان‌های نظامی - دفاعی با آمریکا امضا کردند، هرچند بحرین از زمان جنگ دوم جهانی، عمان اوایل ۱۹۸۰، کویت و قطر نیز از سال ۱۹۹۰ به بعد تسهیلات بندری و نظامی در اختیار این کشور قرار داده‌اند. منطقهٔ خلیج فارس از گزینه‌های اصلی آمریکا برای اجرای اهداف و تثبیت حضور خود در محیط کلان و بسیار گسترده‌ای است که بین غرب آسیا تا شرق آفریقا گسترش یافته و با اروپا نیز در تماس است. علاوه بر این، خلیج فارس از دو بعد دیگر نیز اهمیت دارد: بعد ژئواکونومیک (منابع سرشار نفت و گاز) و بعد دینی - اسلامی که منافع آمریکا را به چالش کشیده‌اند (لارنس، ۱۹۹۱: ۶). ناگفته پیداست که حضور محسوس و پررنگ آمریکا در خلیج فارس، عامل مهم و تحریک‌کننده‌ای برای جمعیت مسلمان منطقه تلقی می‌شود. مردم کشورهای حوزهٔ خلیج فارس همانند سایر کشورهای جهان عرب، به‌صورت بنیادین با سیاست‌های کاخ سفید دربارهٔ منطقه مخالف هستند و معتقدند این سیاست‌ها ضد اعراب و مسلمانان است. در این منطقه احساسات ضد آمریکایی، به‌دلیل وخیم‌تر شدن منازعهٔ اسرائیل و فلسطین و شکست آمریکا در پیشبرد روند صلح در حال افزایش است (موسوی شفاپی، ۱۳۹۰: ۴۵).

داکترین بوش پسر که با اشغال افغانستان آغاز شد، توانست همزمان دو هدف را تحقق بخشد؛ از یک سو منزوی کردن نیروهای شمال و جنوب آسیایی از مهم‌ترین منطقهٔ نفتی جهان، یعنی آسیای مرکزی و غرب آسیا (خلیج فارس) و از سوی دیگر، دور کردن آمال و فزون‌طلبی‌های دول آسیایی دیگری مانند چین، روسیه، ایران، پاکستان و هند که به‌دنبال ایفای نقش استراتژیک منطقه‌ای یا جهانی هستند و همچنین انتخاب عراق به‌منزلهٔ هدف بعدی که از طریق آن بتواند همهٔ کشورهای خاورمیانه را تحت کنترل خود قرار دهد. به نوعی می‌توان گفت این سناریو نسخهٔ تعدیل‌شده و به‌روزشدهٔ نظریهٔ ماهان و مکیندر بود. بی‌شک سیطره بر منابع نفتی جهان اسلام، از مالزی در شرق گرفته تا موریتانی در غرب، از جمهوری‌های آسیای مرکزی در شمال تا دولت‌های غرب آفریقا در جنوب، منابع نفتی قلمرو خزر - خلیج فارس و منابع نفتی سودان و نیجریه را دربرمی‌گیرد. هدف دوم این کشور، تلاش برای سیطره بر منطقهٔ حائل میان شرق دریای مدیترانه و منطقهٔ خلیج فارس، به‌منظور جلوگیری از اتحاد اقوام عربی، فارس و ترک مسلمان در برابر طرح مذکور است (امامی، ۱۳۸۵: ۵۹).

راهبرد آمریکا در دههٔ فرارو، حضور مستمر نیروهای نظامی این کشور در خلیج فارس و تقویت و توسعهٔ پایگاه‌های نظامی خود در کشورهای پیرامون خلیج فارس و انعقاد و تجدید پیمان‌های دفاعی با این کشورهاست. حضور مستقیم آمریکا در خلیج فارس، به مفهوم حمایت و پشتیبانی همه‌جانبه از سیاست‌های خود و هم‌پیمانانش علیه تغییر و تحولاتی است که احتمال بروز آن را می‌دهد. در شرایط کنونی، نقش آمریکا در منطقهٔ خلیج فارس با توجه به مصرف رو به تزاید نفت در بیست سال آینده در اقتصاد این کشور و وابستگی اروپا به نفت که به میزان ۷۰ درصد در سال ۲۰۳۰ خواهد رسید، جدی و کاملاً انحصاری خواهد بود. برخی از علایق آمریکا در منطقهٔ خلیج فارس به شرح زیر است:

۱. علاقه‌مندی به حضور فعال و مستقیم نظامی در منطقه با امضای قراردادهای دفاعی با کشورهای منطقه خلیج فارس و استقرار پایگاه‌های نظامی دائمی؛
۲. امنیتی نگه‌داشتن وضعیت منطقه از طریق سیاست‌های نظامی و اقتصادی؛
۳. ممانعت از حداقل همکاری منطقه‌ای و ابتکار عمل کشورهای حوزه خلیج فارس به حمایت استراتژیک از اسرائیل و به رسمیت‌شناختن آن و مدافع سیاست‌های توسعه‌طلبانه این کشور؛
۴. کنترل کامل بر ذخایر نفتی منطقه که شصت و یک درصد از کل ذخایر انرژی جهان را دربرمی‌گیرد؛
۵. افزایش فروش تسلیحات نظامی به منطقه، یعنی ایجاد فضایی تهدیدآمیز برای کشورهای منطقه و اجبار آنها به افزایش خریدهای نظامی؛
۶. تدوین استراتژی میان‌مدت و بلندمدت برای حضور نیروهای آمریکایی و اسرائیلی در منطقه خلیج فارس و راهبرد «کنترل از راه دور» و حمایت همه‌جانبه از حکومت‌های همگرا با آمریکا.

در مجموع اهمیت خلیج فارس برای آمریکاییان به دلایل زیر دارای اهمیت و اعتبار بین‌المللی است:

۱. منطقه خلیج فارس دارای بزرگ‌ترین ذخایر نفت است؛
  ۲. خلیج فارس به لحاظ استراتژیک، دنباله اقیانوس هند است؛
  ۳. خلیج فارس با درگیری‌های اعراب و اسرائیل پیوند خورده است؛
  ۴. احساس خطر از ناحیه اسلام سیاسی در کشورهای منطقه و روند روزافزون آن؛
  ۵. وابستگی چرخ صنعت غرب به امنیت ترانزیت نفتی در این منطقه؛
  ۶. ممانعت از کنترل و سلطه سیاسی و نظامی هر قدرت متخاصم با آمریکا؛
  ۷. حفظ ثبات و استقلال کشورهای منطقه خلیج فارس؛
  ۸. محدود کردن تهدیدهای بنیادگرایان اسلامی؛
  ۹. حفظ روابط دوستانه با کشورهای میانه‌روی عرب؛
  ۱۰. جلوگیری از گسترش نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه (زارعی، ۱۳۹۱: ۲۴۵؛ فونتن، ۱۳۷۶: ۴۵۰).
- کوتاه سخن اینکه، اقدامات آمریکا به‌ویژه در سال‌های اخیر، در دور کردن سایر بازیگران خارجی از خلیج فارس امری طبیعی است و تشابه زیادی به سیاست انگلستان در قرون هجده و نوزده میلادی دارد، همچنان که آمریکا به راهبرد خروج اروپا، عدم نزدیکی چین و دور نگه‌داشتن روسیه از این منطقه ادامه می‌دهد، در خلیج فارس و مناطق پیرامونی آن برای حضور نظامی اهمیت بیشتری قائل می‌شود. از مجموع مطالبی که بیان شد، چنین نتیجه می‌شود که هدف‌های عمده آمریکا در خلیج فارس، اهداف اقتصادی، استراتژیکی و در نهایت سیاسی است (سریع‌القولم، روزنامه شرق، ۱۳۹۱).

## راهبرد قدرت‌های اروپایی در خلیج فارس

هرچند قبل از قرن نوزدهم، سیاست‌های استعماری اروپاییان را دولت‌هایی چون پرتغال، اسپانیا و هلند در جهان، از جمله خلیج فارس دنبال می‌کردند، اما بیشترین تأثیرگذاری خلیج فارس، چه از جنبه دولت‌سازی و چه از بُعد امنیتی و ایجاد پایگاه‌های نظامی در میان قدرت‌های بزرگ، از طریق انگلستان صورت گرفته است (الهی، ۱۳۸۹: ۱۳۴). با بررسی تحولات نظامی سیاسی دهه نود، می‌توان دریافت که سیاست اروپا در خلیج فارس شکل نوینی از سیاست‌های استعماری در قرن گذشته است که با توجه به تحولات جدید جهانی ابعاد تازه‌ای به خود گرفته است. اروپا به این اصل مهم سیاسی نظامی واقف است که در صورتی می‌تواند امپراطوری گذشته خود را در جهان احیا کند که بتواند در قالب یک قدرت برتر در جهان امروزی نقش مستقلی را بر عهده گیرد، بی‌شک از نظر اروپا یکی از مهم‌ترین مناطق ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیکی بی‌بدیل جهان خلیج فارس است (حافظ‌نیا، ۱۳۸۹: ۱۹۹). اتحادیه اروپا از مناطق پر مصرف انرژی جهان در قرن بیست‌ویکم به‌شمار می‌رود. با توجه به اینکه دوران انرژی ارزان قیمت به سر آمده است، لذا انرژی برای اتحادیه اروپا از اهمیت بالایی برخوردار است. تغییرات آب‌وهوایی، وابستگی شدید به واردات و قیمت‌های بالا، مشکلاتی را برای اعضای اتحادیه اروپا فراهم کرده است (کلار، ۲۰۰۸: ۱۳). اتحادیه اروپا بزرگ‌ترین واردکننده نفت و گاز دنیا با حدود ۲۹ درصد از کل واردات انرژی دنیا، منطقه ژئواکونومیک خلیج فارس را یکی از مناطق هدف تأمین انرژی و صدور کالا با توجه به درآمد بالای دولت‌ها و مردم، می‌داند (بلومنتال، ۲۰۰۸: ۱۵۷). بیش از ۵۰ درصد مصرف کنونی انرژی اتحادیه اروپا از طریق واردات تأمین می‌شود. با توجه به دیدگاه‌های میان‌مدت و بلندمدت، اتحادیه اروپا همچنان افزایش واردات نفت و گاز را پیش رو خواهد داشت. با توجه به ارزیابی‌های مختلف، در سال ۲۰۲۰ اتحادیه اروپا باید ۹۰ درصد نفت خام و ۷۰ درصد گاز طبیعی وارد کند. از این رو این اتحادیه ناگزیر است بخش عمده‌ای از واردات خود را در درجه اول از خلیج فارس و شمال آفریقا تأمین کند (جانگ، ۲۰۰۸: ۱۷۴). اروپا در ابتدای هزاره سوم میلادی با مسائل و مشکلات گوناگون سیاسی، نظامی و حتی اقتصادی مواجه است. بنابراین، نوع روابط و مناسبات کشورهای اروپایی با منطقه خلیج فارس با توجه به تجربه‌های تاریخی، عوامل ساختاری و ماهیت منافع، متفاوت و ناهمسان است. در میان قدرت‌های نظامی - سیاسی گذشته حاکم بر خلیج فارس (پرتغال، اسپانیا و هلند)، انگلستان به دلیل سلطه طولانی و تأثیرگذاری و نقش آفرینی مؤثر در منطقه به مدت سه قرن (هجدهم، نوزدهم و بیستم) در ابعاد نظامی، سیاسی و اقتصادی قابل توجه است. دو انگیزه نظامی - امنیتی و جلب منافع اقتصادی در منطقه خلیج فارس که ارتباط مستقیمی با نفت و مستعمرات سابق در آسیا دارد، سبب شده است تا این کشور همچنان نقش فعالی در سیاست‌های داخلی این منطقه داشته باشد. کودتاهای آرام و بی‌صدا در کشورهای حوزه خلیج فارس از عمان تا قطر و امارات (از دهه پنجاه تا نود)، مبین سیاست‌بازی‌های لندن در خلیج فارس است (رالو، ۲۰۰۸: ۱۳). فرانسه به‌دلایل گوناگون، از جمله رقابت و نقش آفرینی و هوشمندی تاریخی انگلستان در مناطق مستعمراتی سابق خود، نتوانسته است آن‌گونه که در شمال آفریقا و در شرق مدیترانه (سوریه و لبنان) تأثیرگذار است، حضور و نفوذ چشمگیری در خلیج فارس بیابد. این کشور در سال‌های اخیر تلاش گسترده‌ای برای گسترش نفوذ و حضور نظامی، اقتصادی و سیاسی در خلیج فارس کرده است. آلمان از دهه هفتاد تاکنون نگاه نسبتاً ثابتی به خلیج فارس معطوف داشته و آن همانا توجه به نفت منطقه و بازار فروش پر رونق کالاهای

تولیدی این کشور بوده و کمتر به دنبال نفوذ سیاسی و تا حدودی نظامی بوده است. مسئله اساسی و اصلی اروپا در خصوص خلیج فارس در سال‌های آتی، به نیاز رو به تزاید نفت و گاز این کشورها و همچنین مبادلات بازرگانی این منطقه مربوط است. در این سال‌ها این کشورها دیپلماسی هماهنگی را در پیش گرفته که بیشتر متکی بر دیپلماسی اقتصادی، امنیت نظامی و فروش اسلحه است. اروپا از دهه نود به بعد تمایلی به ادامه «اجماع استراتژیک» با آمریکا در منطقه خلیج فارس نداشته و حاضر نبوده است بی‌قید و شرط پیروی خود را از تعهدات نظامی آمریکا دنبال کند. به همین دلیل اروپا پس از جنگ سرد و در آخرین سال‌های قرن بیستم، فعالیت نظامی و امنیتی خود را در خلیج فارس به نحو گسترده‌ای به طور مجزا دنبال کرد.

جدول ۲. فرصت‌ها و چالش‌های قدرت‌های فرا منطقه‌ای در خلیج فارس

قدرت‌ها	آمریکا	اتحادیه اروپا	روسیه	چین	ژاپن
سطح قدرت	ابر قدرت جهانی	قدرت بزرگ	قدرت بزرگ	قدرت بزرگ	قدرت بزرگ
نوع راهبرد حضور در منطقه	نظامی - اقتصادی	اقتصادی - نظامی	استراتژیک	اقتصادی - نظامی محدود	اقتصادی و همکاری نظامی با ابر قدرت
آغاز سلطه	۱۹۷۱ تا ۱۹۹۰ غیر مستقیم و ۱۹۹۱ تاکنون مستقیم	از سال ۱۵۰۷ هجوم پرتغال به جزیره هرمز	—	—	—
پایان سلطه	—	۱۶۲۲ خروج پرتغال، ۱۹۷۱ خروج بریتانیا	—	—	—
نوع منافع و اهمیت منطقه	اهمیت ژئوپلیتیک، امنیت انرژی، منافع متعدد اقتصادی (صدور کالا و اسلحه)، حفظ حکومت‌های عربی	عرضه انرژی و توازن با عرضه انرژی روسیه، مبادلات اقتصادی، صدور اسلحه	اقتصادی همکاری تکنولوژیکی، همکاری هسته‌ای با ایران، سیاسی، پرستیژی، توان ایجاد توازن بین تشیع و تسنن	تأمین انرژی، مبادلات اقتصادی، صدور کالا و سرمایه	تأمین انرژی، مبادلات اقتصادی، صدور کالا و سرمایه
چالش‌ها	گروه‌های تروریستی و افزایش افکار عمومی مخالف با آمریکا، ایران و تمایلات استقلال طلبانه، توسعه فعالیت‌های هسته‌ای و کشتار جمعی، تهدیدهای منطقه‌ای علیه اسرائیل	عرضه و قیمت نفت، همجواری با منطقه و مسئله بی‌ثباتی آن	عدم دسترسی مستقیم به منطقه، برتری آمریکا	رسوخ اسلام‌گرایی و پان‌ترکیسم منطقه غرب چین (سین کیانگ) تکنولوژی برتر رقیب، عرضه قیمت نفت	عرضه و قیمت نفت، اصلی‌ترین منبع تأمین انرژی این کشور
نوع رابطه با ابر قدرت	—	همکاری و رقابت با آمریکا	موازنه نرم، تلاش برای استقرار نظام چندقطبی	موازنه نرم	همکاری کامل



کشورهای اروپایی برای پیشرفته کردن سلاح‌های کشورهای حوزه خلیج فارس وارد عمل شدند؛ به طوری که عربستان در سال ۱۹۹۳ با کشور فرانسه یک قرارداد ۴۳۸ میلیون دلاری برای نوسازی تجهیزات ارتباطات مخابراتی و رادیویی نظامی خود منعقد کرد. فرانسه در سال ۲۰۰۳، با آمریکا و انگلیس در عملیات نظامی علیه عراق مشارکت نداشت، اما این کشور به دنبال تهاجم آمریکا به عراق و اظهار نارضایتی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس از سیاست‌های آمریکا و انگلیس، فضای سیاسی و نظامی هموار و مناسبی برای گسترش نفوذ و روابط خود در این زمینه‌ها در حوزه خلیج فارس یافت تا جایی که به اعتقاد برخی صاحب‌نظران، این حوزه به محور اصلی سیاست عربی فرانسه تبدیل شد (ایزدی، ۱۳۸۷: ۹۱). در درجه نخست سیاست فرانسه به امارات معطوف شد؛ به طوری که ۳۲ درصد از صادرات تسلیحات فرانسه به کشور امارات بود. علاوه بر فروش تسلیحات در سال ۲۰۰۸، فرانسه موفق شد یک پایگاه نظامی از کشور امارات متحده عربی به دست آورد. به گفته مقامات فرانسوی، این پایگاه نظامی پذیرای ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر از کارکنان نیروی دریایی و هوایی ارتش فرانسه خواهد بود. می‌توان گفت فرانسه بعد از آمریکا و انگلیس، سومین کشور غربی جهان است که در منطقه خلیج فارس پایگاه نظامی دارد و این امر نشان می‌دهد که فرانسه نیز به دنبال نقش‌آفرینی بیشتری در تحولات منطقه خلیج فارس و خاورمیانه در آینده است. این کشور در سال ۲۰۰۸، دو قرارداد دیگر نیز با عربستان سعودی در زمینه‌های نظامی به مبلغ ۵۹ میلیارد دلار و قرارداد مقدماتی هسته‌ای به مبلغ ۵۰۰ میلیون یورو با امارات عربی متحده منعقد کرد و از این اوضاع آشفته امنیتی دلخواه غرب، کمال منفعت و بهره‌برداری لازم را تا به اینجا برده است (واعظی، ۱۳۸۸).

کشورهای عرب حوزه خلیج فارس پس از آمریکا، کشورهای اروپایی را تأمین‌کننده اسلحه و امکانات نظامی خود محسوب کرده و پیمان‌های دفاعی متعددی با آنان امضا کردند. به دنبال این پیمان‌ها، کارشناسان نظامی اروپا کار آموزش و تمرین نظامی نیروهای عرب را برعهده گرفتند. همچنین اروپاییان مانورهای نظامی متعددی با کشورهای عربی برگزار کردند که مانورهای مشترک قطر - فرانسه و امارات - فرانسه از آن جمله است. با افزایش فروش اسلحه به کشورهای منطقه و خدمات جانبی آن، حضور کشورهای اروپایی در خلیج فارس رو به افزایش گذاشت. شرایط سیاسی منطقه نیز به حضور اروپا در خلیج فارس کمک کرد؛ زیرا گرایش بیشتر اعراب به سمت اروپا، از نوعی تردید در صداقت آمریکا در رفتار دوگانه با اسرائیل و اعراب و ایجاد جو بدبینی نسبت به این کشور ناشی می‌شود. به نظر می‌رسد دروازه ورود اروپا به خلیج فارس باید به نیاز اروپا به منابع نفت سرشار و ارزان قیمت این کشورها و بازار خوب و متقابل اسلحه اروپا به این کشورها باشد که بعد از آمریکا، مقام دوم فروش و خدمات پس از فروش را به خود اختصاص داده است. افزون بر اینکه اروپا به جریان مطمئن نفت و گاز خلیج فارس با قیمت مناسب و دسترسی به بازار این منطقه برای فروش کالاهای خود بسیار وابسته است. به همین دلیل اروپا هرگز در برنامه‌ای که آمریکا برای مهار ایران و عراق (مهار دوگانه) ارائه کرد، شرکت نکرد و طرح گفت‌وگوی انتقادی خود را با ایران ادامه داد. شرکت‌های فرانسوی توتال و آلف، با وجود قانون تحریم داماتو - کندی، به شدت علاقه‌مند به فعالیت خود در ایران و عراق بودند. با وجود برخی تلاش‌ها و توافق‌های امنیتی میان کشورهای اروپایی و اعضای شورای همکاری خلیج فارس، اروپا در عرصه امنیتی نمی‌تواند یا نمی‌خواهد در برابر اقدامات آمریکا برای این کشورها تضمین امنیتی ایجاد کند. از سوی دیگر، دولت‌های منطقه نیز اولویت همکاری‌های سیاسی -

امنیتی را به رابطه با آمریکا می‌دهند و همکاری‌های امنیتی با کشورهای اروپایی در اولوی پایین‌تر قرار دارد. با این حال، آینده همکاری‌ها بین اروپا و کشورهای منطقه خلیج فارس به ساختار قدرت در سطح نظام بین‌الملل و نقش آفرینی قدرت‌ها در سطح منطقه خلیج فارس بستگی دارد. می‌توان گفت، رویکرد اقتصادی اتحادیه اروپا به منطقه خلیج فارس، حضور ژئوپلیتیکی آنها را کمرنگ ساخته و از سوی دیگر، نوع نگاه آنان نسبت به مسائل امنیتی، سبب بی‌توجهی به اصلاحات سیاسی در این منطقه شده است. دلایل عمده اروپا برای همکاری با آمریکا در منطقه به شرح زیر است:

۱. نیاز اروپا به نفت خلیج فارس؛
۲. تهدیدهای عمده امنیتی برای منابع انرژی در خلیج فارس که می‌تواند منافع کوتاه‌مدت و درازمدت آنها را به چالش بکشد؛
۳. حضور آمریکا در منطقه که داعیه هژمونی جهانی دارد و بخش عمده وظیفه تأمین امنیت در منطقه را متعلق به خود می‌داند؛
۴. وجود مخالفت‌های عمده دولت‌مردان آمریکا در مورد نقش اروپا در تأمین امنیت خلیج فارس و خاورمیانه که سبب می‌شود اروپا نقش گسترده‌تری در این چارچوب ایفا کند (زارعی، ۱۳۹۱: ۵۴).

این مسائل سبب می‌شود اروپا توجه خاصی به این منطقه داشته باشد و با وجود فشارهای آمریکا از منطقه پا پس نکشد. از سوی دیگر، آمریکا نیز برای تأمین هزینه‌های امنیت خلیج فارس نیازمند متحدان خود است. لذا این مسئله نیز سبب می‌شود ایالات متحده با احتیاط بیشتری به متحدان اروپایی خود نزدیک شود. نظر به نیازهای فزاینده اروپا به نفت و گاز و کاهش ذخایر دریای شمال و شمال آفریقا، تنها منطقه‌ای که قادر به تأمین بخش اعظم انرژی این قاره در قرن جدید خواهد بود، منطقه خلیج فارس است که نزدیکی نسبی جغرافیایی آن با اروپا، نقش مهمی در روابط اروپایی با کشورهای خلیج فارس ایفا می‌کند. به‌طور کلی اروپا به جریان مطمئن و درازمدت نفت و گاز خلیج فارس با قیمت مناسب و دسترسی به بازارهای این منطقه برای فروش و ارائه کالاهای و خدمات خود، بسیار وابسته است (رحمانی، ۱۳۹۰: ۶).

### روسیه و علایق راهبردی - تاریخی حضور در خلیج فارس

با وقوع انقلاب کمونیستی در اکتبر ۱۹۱۷ و ایجاد اتحاد جماهیر شوروی، بسط آرمان‌های مارکسیستی و شکل‌دادن دولتی‌هایی با ویژگی خود در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس، یکی از راهبردهای پایدار از ابتدا تا دهه هشتاد میلادی و جایگزینی برای سیاست‌های استعماری گذشته روسیه تزاری بود. در این مقطع هرچند روس‌ها در برخی از کشورهای خلیج فارس، مانند عراق و عمان موفقیت‌هایی کسب کردند، اما به دلیل اختلاف‌های ایدئولوژیکی و نیز گرایش شدید رهبران کشورهای منطقه خلیج فارس به جهان غرب، نتوانستند آن‌گونه که باید موفق شوند. در عمل، مناسبات مسکو با کشورهای منطقه خلیج فارس تا زمان فروپاشی شوروی، تغییر قابل توجهی پیدا نکرد. فروپاشی شوروی و پایان بلوک‌بندی‌های ایدئولوژیکی و متصلب دوران جنگ سرد، فرصتی برای مسکو فراهم کرد تا به بازاندیشی سیاست‌های خود در قبال منطقه خلیج فارس دست بزند، اما با وجود پدید آمدن چنین فضایی، مشکلات داخلی گسترده و شرایط نابسامان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دوران گذار طی دهه نود، مانع تعریف و اتخاذ یک دیپلماسی پویا در قبال منطقه

خلیج فارس شد (صفری، ۱۳۸۹: ۲۵۵). در این مقطع، توان سیاست خارجی روسیه بر حفظ موقعیت و نفوذ نسبی این کشور بر مناطق پیرامونی و جمهوری‌های تازه‌استقلال یافته متمرکز شد. با انتخاب پوتین به سمت رئیس‌جمهور روسیه و افزایش قدرت سیاسی و اقتصادی این کشور در پرتو مدیریت اقتدارگرایانه او و افزایش جهانی بهای انرژی، کرملین فرصت یافت با اتخاذ یک سیاست انبساطی، حوزه‌های گسترده‌تری از جمله خلیج فارس را در دیپلماسی فعال خود در پیش گیرد. از سوی دیگر با به قدرت رسیدن نومحافظه‌کاران به رهبری جورج بوش در آمریکا، وقوع حمله‌های تروریستی ۱۱ سپتامبر، حمله نظامی آمریکا به افغانستان و عراق و اعلام طرح‌هایی مانند خاورمیانه بزرگ از سوی واشنگتن برای ایجاد تحولات بنیادی در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس، مسکو کوشید تا با بهره‌گیری از شکاف و اختلاف پدید آمده میان کشورهای عربی منطقه خلیج فارس، به‌ویژه عربستان سعودی و آمریکا، در راستای تحکیم موقعیت خود در منطقه گام بردارد (سنایی، ۱۳۸۸: ۱۲). مسافرت امیرعبدالله به مسکو که نخستین سفر یک مقام سعودی به روسیه بود، پذیرش هیئت سیاسی حماس پس از دستیابی به قدرت، سفر پوتین به امارات متحده عربی و سفر وی به کشور عربستان سعودی، قطر و اردن که نخستین بار صورت می‌گرفت، نشانه‌های بارزی از تحولات ایجاد شده در مناسبات روسیه با کشورهای منطقه خلیج فارس به‌شمار می‌رود. در کلیه دیدارهای یادشده، پوتین کوشید با انتقاد از سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه واشنگتن در سطح بین‌المللی، روسیه را شریکی مطمئن و قابل اعتماد معرفی کند (واعظی ۱۳۸۸: ۳۷). در واقع مسکو درصدد برآمد با یارگیری از متحدان نزدیک واشنگتن در خلیج فارس، سیاست کلان خود را در رابطه با تحقق جهان چندقطبی تا حدودی محقق سازد. مسکو در تداوم همین خط‌مشی، در سطح منطقه‌ای نیز خواهان برقراری نظام جدیدی در منطقه خلیج فارس شد. بسیاری از صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که پویای اخیر روسیه، در واقع، کوششی برای برقراری یک تعادل سیستمی با آمریکا در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس است. به‌گفته دیگر دیپلماسی خاورمیانه - خلیج فارس، روسیه را در چارچوب رقابت‌های ژئوپلیتیکی با ایالات متحده تعریف می‌کنند (اسمیت، ۲۰۰۷: ۲). نکته دیگری که می‌توان در رفتار سیاسی روسیه در منطقه خلیج فارس مشاهده کرد، انتقال این پیام به رهبران منطقه بوده که برخلاف رویکرد بخشی‌نگر واشنگتن که تنها مناسبات با کشورهای عربی منطقه را دنبال می‌کند، مسکو توانایی و قابلیت برقراری رابطه متوازن میان ایران و کشورهای عربی و نیز، جهان تشیع و تسنن را به‌طور هم‌زمان دارد. بر این اساس مسکو می‌کوشد با اتخاذ مواضع معتدل در قضیه اسرائیل و فلسطین و نیز چالش‌های ایران با کشورهای عربی منطقه، به‌ویژه در مورد مسئله هسته‌ای ایران و موضوع سوریه، مشارکت همه طرف‌ها را با مواضع و دیدگاه‌های روسیه همراه کند (زارعی، ۱۳۹۱: ۶۷). همکاری تکنولوژیکی - هسته‌ای روسیه با ایران، نه‌تنها منافع اقتصادی عظیمی برای آن کشور به‌همراه داشت (بیش از ۷,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ میلیارد دلار تا کنون)، بلکه وزن سیاسی روسیه در معادلات منطقه‌ای و جهانی را بالا برد (زارعی، ۱۳۹۱: ۶۸). یکی از مشکلات تاریخی که روس‌ها از حضور مستقیم در منطقه خلیج فارس رنج می‌برند و توان تأثیرگذاری این کشور را کاهش داده است، عدم دسترسی مستقیم به منطقه است. استراتژی روسیه و چین در خلیج فارس با توجه به برتری نظامی آمریکا و پشتیبانی ناتو و برخی از کشورهای اتحادیه اروپا، بر «موازنه قدرت نرم» مبتنی بوده است. براساس این استراتژی، سیاست‌های روسیه عمدتاً مبتنی بر افزایش نفوذ و گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با منطقه خلیج فارس بود. علاوه بر آن، ایران به‌منظور تنوع بخشیدن به حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای و ایجاد

تعادل استراتژیک بین این قدرت‌ها، علاقه‌مند به حضور روسیه در خلیج فارس است تا به کمک قدرت منطقه‌ای روسیه در کنار خود، بتواند آمریکا و اتحادیه اروپا را تا حدودی در خلیج فارس کنترل کند، لذا ایران به دنبال مشارکت و سرمایه‌گذاری روس‌ها در منابع نفت و گاز منطقه خلیج فارس، به خصوص در حوزه ایران و درگیر کردن شریک نظامی امنیتی خود با آمریکا است.

### چین و اهمیت راهبردی خلیج فارس

جمهوری خلق چین که یک قدرت بزرگ آسیایی رو به رشد (رشد سالانه ۷ درصد) است، برای تأمین منافع خود در خلیج فارس از دهه پنجاه میلادی تا کنون، سیاست‌های متنوعی را اتخاذ و به مرحله اجرا درآورده است. از اواخر سال ۱۹۷۰ با اتخاذ سیاست اصلاحات و دروازه‌های باز اقتصادی در چین، روابط این کشور با همه کشورهای جهان، از جمله در خلیج فارس گسترش بسیار پیدا کرد و عمان در ۲۵ مه ۱۹۷۸، امارات متحده عربی در اول نوامبر ۱۹۸۴، قطر در ۹ ژوئیه ۱۹۸۸، بحرین در ۱۸ آوریل ۱۹۸۹ و عربستان سعودی در ۲۱ ژوئیه ۱۹۹۰ با چین روابط سیاسی برقرار کردند. طی دو دهه اخیر بر اثر دستاوردهای اقتصادی چین، لزوم دستیابی به بازار فروش کالا، افزایش نیاز به منابع تأمین نفت و گاز، فروپاشی شوروی و آثار منطقه‌ای آن، وقوع جنگ بین ایران و عراق، وقوع جنگ خلیج فارس و افزایش حضور نظامی آمریکا در منطقه، تشدید بحران در پیرامون خلیج فارس از جمله در فلسطین و رویدادهای پس از یازده سپتامبر در افغانستان، عصر جدیدی در مناسبات چین و منطقه گشود و پس از آن روابط با سایر کشورهای عرب حوزه خلیج فارس، در برنامه مناسبات چین با کشورهای این منطقه قرار گرفت، زمینه حضور آرام آرام چین به خلیج فارس را فراهم آورد (کاواک، ۲۰۱۰: ۱۲).

مبادلات تسلیحاتی، یکی دیگر از متغیرهای اصلی شکل‌دهی به سیاست چین در خلیج فارس است. این مبادلات از اوایل دهه هفتاد میلادی روندی رو به افزایش به خود گرفت و کم‌کم چین را به یکی از تأمین‌کنندگان مهم تسلیحات مورد نیاز کشورهای این منطقه، به‌ویژه کشورهای بزرگ آن تبدیل کرد. در طول جنگ ایران و عراق، چین بیش از ۵ میلیارد دلار اسلحه به دو کشور فروخت. در سال ۱۹۸۵ عربستان سعودی موشک‌های بالستیک ۲-CSS با قابلیت حمل کلاهک هسته‌ای و با بُرد ۳۰۰۰ کیلومتر را از چین خریداری کرد. در مراحل بعد، ریاض موشک‌های بالستیک ۴-CSS و ۵-CSS را که به ترتیب ۱۸۰۰ کیلومتر و ۶۰۰ کیلومتر بُرد داشتند، از چین خریداری کرد. ایران از سال ۱۹۸۰ تا کنون (۲۰۱۲)، همواره یکی از کشورهای خریدار تسلیحات چینی در منطقه خلیج فارس بوده است (بلومنتال، ۲۰۰۵: ۵۶). با توجه به امکانات محدود دریایی چین و وجود مشکلات در راه گسترش نیروی دریایی قدرتمند، به‌گونه‌ای که بتواند رقابت و هم‌وردی با آمریکا در اقیانوس هند و خلیج فارس داشته باشد، این تفکر راهبردی نزد سران پکن به‌وجود آمد که بهترین راه برای پیشبرد اهداف چین در منطقه خلیج فارس، برقراری روابط دوستانه با دولت‌های بزرگ و کوچک ساحلی خلیج فارس است و دست کم حمایت لفظی از سیاست‌های این کشورها در مقابله با قدرت‌های بزرگ، یکی از اهداف سیاسی این کشور بوده است. از این رو پکن عقیده دارد، زمان تقسیم جهان به حوزه نفوذ قدرت‌ها سپری شده و هر قدرت جهانی مانند چین، می‌تواند در حوزه مورد علاقه خود به فعالیت و مشارکت بپردازد (واعظی، ۱۳۸۸: ۲۳). به‌طور

کلی دولتمردان چین، منطقه خلیج فارس را ادامه سرزمین‌های پیرامونی کشور خود و دارای اهمیت ویژه در امنیت سیاسی و اقتصادی می‌دانند و راهبرد توسعه مناسبات را در دستور کار خود قرار داده‌اند. مسئله بزرگ چین در خلیج فارس، به همکاری‌های نظامی این کشور با کشورهای این منطقه بازمی‌گردد. از دیدگاه پکن، اصلاحات اقتصادی در چین مستلزم کسب ارز خارجی است که از طریق فروش اسلحه و تسلیحات نظامی امکان‌پذیر است. به‌علاوه، ورود چین به بازار اسلحه خلیج فارس همزمان با کاهش بودجه نظامی این کشور و تبدیل صنایع دفاعی نظامی به صنایع نظامی پیشرفته بود که تا حدود زیادی تحقق یافت. به‌طور کلی مناسبات کشور چین و منطقه خلیج فارس در طول دهه گذشته، تحت تأثیر عوامل منطقه‌ای، بین‌المللی (فشارهای آمریکا)، داخلی (مسئله سین‌کیانگ و مسلمانان چین و اقوام ترک اویغور)، نیاز به نفت و گاز منطقه و فروش محصولات چینی قرار داشته است. چین منطقه خلیج فارس را نقطه اشتراک و در عین حال تضاد منافع قدرت‌های بزرگ می‌داند (کاواک، ۲۰۱۰: ۱۱). هرچند پکن دلیل حضور آمریکا را در منطقه، نیاز روزافزون به منابع انرژی (نفت و گاز) و ادامه سلطه‌جویی در جهان، درازمدت می‌داند، با این حال این کشور به‌شدت در پی نفوذ و نقش‌آفرینی و دستیابی به جایگاهی برتر، فعال‌تر و درخور شأن و جایگاه جهانی خویش است. راهبرد چین در خلیج فارس در این عصر براساس ملاحظات زیر قرار دارد:

۱. توسعه بازار صادرات کالا، فناوری و نیروی کار؛ چین بر این نظر است که ساکنان حوزه خلیج فارس بر اثر درآمد حاصل از فروش نفت و عدم پیشرفت کشاورزی و صنعت در بیشتر نقاط آن، عمده نیازمندی‌های خود را از خارج خریداری می‌کنند و کالاهای ساخت این کشور می‌تواند به بازار مناسبی در آنجا دست یابد. نیازمندی‌های آنها به کالاهای مختلف ساختمانی، آهن و فولاد، حمل و نقل، پارچه، خودرو، دوچرخه، موتور و مواردی از این دست، زیاد است. مقررات این کشورها در زمینه‌های واردات کالا و خروج سرمایه و ارز نیز به نفع چین است. بخش مهمی از صادرات چین به منطقه را فناوری‌ها و کالاهای نظامی تشکیل می‌دهد و کارشناسان چینی خواهان افزایش آن هستند؛ زیرا رقم صادرات چین به منطقه را بسیار کمتر از صادرات آمریکا، اروپا، ژاپن و روسیه می‌دانند. در سال ۲۰۰۹ میلادی، تجارت میان چین و کشورهای حوزه خلیج فارس به جز ایران، به ۳۰ میلیارد دلار رسید. نیاز منطقه به نیروی کار متخصص و نیمه‌متخصص، مورد توجه راهبرد چین قرار دارد و تلاش بر افزایش آنها به‌ویژه در عربستان، امارات و قطر صورت گرفته است. افزایش این نیروها در دیگر کشورهای منطقه پس از جنگ ایران و عراق و جنگ خلیج فارس، چشمگیر است. کارشناسان چینی حضور در بازسازی منطقه را «جنگ پنهانی» بین قدرت‌های مختلف خوانده‌اند که چین باید در آن نقش مؤثر داشته باشد. پس از پایان جنگ خلیج فارس، اولین کشوری که با وجود قطع برق در بسیاری از نقاط کویت و خطرات احتمالی در برنامه‌های بازسازی آنجا حضوری فعال یافت، چین بود و گروه شصت نفری آن کشور که در ۲۳ اوت ۱۹۹۱ وارد کویت شد، اولین چاه نفت را در آنجا خاموش کرد. به‌طور کلی، چین منطقه خلیج فارس را از مهم‌ترین منابع دستیابی به ارز خارجی خود می‌داند و بر افزایش حضور اقتصادی در آنجا تلاش می‌کند (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۸: ۶۱).

۲. استمرار دریافت نفت از منطقه؛ چین با توجه به پیشرفت‌های اقتصادی در سال‌های اخیر با کمبود منابع انرژی روبه‌رو شده و از سال ۱۹۹۳ در زمره کشورهای واردکننده نفت درآمد. در آن سال واردات نفت چین ۹/۲ میلیون تن بود که در سال ۲۰۰۰ به ۶۰ میلیون تن رسید و پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲۰۲۰ به ۲۴۰ میلیون تن (بیش از واردات نفت

ژاپن) برسد؛ به همین دلیل خلیج فارس از نظر تأمین نفت، در سیاست خارجی چین از جایگاهی ویژه برخوردار است (لاواک، ۲۰۱۰: ۱۰).

### رقابت اقتصادی ژاپن در خلیج فارس

ژاپن قدرت بزرگی است که اقتصاد و مبادلات اقتصادی آن، بیشتر از سایر عوامل تعیین‌کننده در منطقه خلیج فارس است (بوزان، ۱۳۸۸: ۳۳۰). ژاپن وابسته‌ترین کشور صنعتی به نفت منطقه خلیج فارس است؛ چرا که حدود ۷۵ درصد واردات نفت و گاز ژاپن از این منطقه تأمین می‌شود. براساس اسناد راهبردی دفاعی ژاپن، تقویت همکاری کامل با آمریکا در مناطق مختلف همچون خلیج فارس پیش‌بینی شده است. در سال ۲۰۰۶ سند راهبردی دفاعی ژاپن برای همکاری با آمریکا موارد زیر را مطرح می‌کند:

۱. پاسخگویی و مقابله مشترک با تهدیدهای جدید و زمینه‌های پیدایش آنها؛

۲. کوشش مشترک برای ارتقای امنیت محیط بین‌الملل (محب‌علی، ۱۳۹۰: ۲۱).

ژاپن راهبرد خود در خلیج فارس را استقرار صلح و ثبات در منطقه، حفظ جریان آزاد نفت و گاز به خارج و همکاری در برنامه‌های عمرانی و توسعه در منطقه اعلام داشته است. واردات ژاپن از کشورهای منطقه خلیج فارس که بخش عمده‌ای از آن را نفت خام تشکیل می‌دهد، به‌طور متوسط برابر با مجموع واردات ژاپن از تمام کشورهای صنعتی غرب است. از سوی دیگر، تمایلات کشورهای منطقه خلیج فارس به محصولات ژاپنی، این منطقه را به یکی از بزرگ‌ترین بازارهای شرکای ژاپن تبدیل کرده است. این امر باعث شده است تا میزان مبادلات ژاپن به این منطقه از کل صادرات این کشور به کشورهای صنعتی به غیر از آمریکا بیشتر باشد (حیدری، ۱۳۸۳: ۱۱). به نظر می‌رسد یکی از روش‌های موفق ژاپن در قبال مسائل خلیج فارس، بهره‌جستن از یک دیپلماسی زیرکانه و دو پهلو، وقت‌گذرانی، بازی با کلمات و صدور بیانیه‌ها در کنار قول مساعد برای کمک‌های اقتصادی و اعطای وام بوده است (پیشگاهی‌فرد، ۱۳۸۲: ۴۲). جنگ خلیج فارس که بحران دیگر این منطقه بود، دیپلماسی ژاپن را زیر سؤال برد؛ زیرا ژاپن بیش از سه‌چهارم منابع نفت و گاز خود را از این منطقه تأمین می‌کرد، اما در این جنگ نمی‌توانست حضور یابد. ترکیبی از موانع قانونی، اکراه افکار عمومی و مخالفت پارلمان این کشور در حمایت از ائتلاف بین‌المللی علیه بغداد، ژاپن را محدود کرده بود؛ لذا تنها به کمک مالی اکتفا کرده و از حضور مستقیم در این ائتلاف خودداری ورزید. درنهایت با فشارهای زیاد و تهدیدهای آمریکا، مبلغ ۱۳ میلیارد دلار به نیروهای ائتلاف پرداخت کرد. توکیو فاقد گسیل نیرو به منطقه خلیج فارس بود، اما بعد از جنگ، تغییرات بین‌المللی و شرایط داخلی این اجازه را به ژاپن داد که کشتی‌های مین‌روب را به خلیج فارس گسیل دارد، از سوی دیگر بحران خلیج فارس نشان داد که آمریکا بدون کمک مالی ژاپن قادر به حل بحران‌ها نیست (واندرمدن، ۱۹۹۴: ۵۴).

### نتیجه‌گیری

یکی از مفاهیم نوینی که بعد از فروپاشی شوروی در عرصه روابط بین‌الملل، ژئوپلیتیک و... برای تحلیل مسائل راهبردی و بین‌المللی و رقابت قدرت‌ها از آن بهره می‌برند، رویکرد ژئواکونومیک است. در عصر حاکمیت، گفتمان ژئواکونومیک

اقتصاد، نقش برجسته‌تری از هر زمان دیگر یافته و ژئواکونومی انرژی فصل نوینی را در روابط بین‌الملل گشوده است. به نظر می‌رسد منابع انرژی که یکی از مهم‌ترین متغیرهای ژئوپلیتیکی در نظام سیاسی کنونی جهان است، در تعاملات بین‌المللی میان کشورها و نیز انتقال از مکان‌ها و فضاها بدون انرژی یا نیازمند انرژی، کنترل منابع تولید و مسیرهای انتقال انرژی و نیز، تکنولوژی‌ها و ابزارهای تولید فراوری و انتقال و حتی مصرف انرژی، برای حفظ سیادت جهانی و منطقه‌ای و به چالش کشیدن رقبا در عرصه بین‌المللی، جملگی دارای ابعاد مکانی، فضایی یا ژئواکونومیک است و به همین اعتبار، انرژی را به موضوع ژئوپلیتیکی مهمی تبدیل کرده است. خلیج فارس از دیدگاه نظریه‌های ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی، بین‌المللی‌ترین منطقه دنیاست که به لحاظ منابع انرژی، فضای ژئواکونومیک مهمی را برای ایفای نقش بازیگران فراهم می‌کند. در قرن حاضر انرژی به‌ویژه نفت و گاز، به‌منزله روح ژئواکونومیک، در فرآیند توسعه، تعیین امنیت و ایجاد کشمکش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و حضور مستقیم قدرت‌ها در آن منطقه، نقش‌آفرین شده است. با تحول گفتمان سنتی ژئواستراتژیک به گفتمان نوین و انطباق بین قلمروهای ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک در دهه‌های اخیر، ایفای نقش برتر اقتصاد بر مسائل نظامی در عرصه مناسبات جهانی آشکار می‌شود. حضور مداوم قدرت‌ها و بازیگران جهانی، موجب شد تا خلیج فارس در کانون اهمیت جهانی و کشمکش‌های بین‌المللی قرار گیرد و بر جغرافیای مداوم بحران‌ها در گذشته و حال منطبق شده است. از این رو، خلیج فارس یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین مناطق جهان در نگرش‌های ژئوپلیتیک و محاسبات استراتژیک بوده و با توجه به دگرگونی‌های عمیق و جاری در سطح بین‌المللی و جنگ‌ها و درگیری‌های دو دهه اخیر، می‌توان ادعا کرد که در قرن بیست‌ویکم می‌رود که به‌صورت مهم‌ترین کانون توجه نگرش‌ها و محاسبات استراتژیک درآید و به تعبیر کلاسیک ژئوپلیتیک، هارتلند یا قلب زمین یا «فضای حیاتی خاص» نام گیرد. استراتژی آمریکا پس از فروپاشی شوروی، تسلط هرچه بیشتر بر منابع نفتی و کنترل مسیرهای انتقال آزاد انرژی به بازارهای مصرف و به‌طور مستقیم کنترل اقتصاد جهان سرمایه‌داری بوده است. کارشناسان مسائل استراتژیک بر این عقیده‌اند که اگر آمریکا بر نفت خلیج فارس تسلط نیابد، قدرت این کشور برای مناطق کلیدی در سایر نقاط جهان نیز به‌شدت کاسته می‌شود و بازی قدرت جهانی را ناخواسته به سایر آلترناتیوهای چون اتحادیه اروپا و چین واگذار خواهد کرد. هدف آمریکا از حضور در منطقه خلیج فارس و تسلط بر منابع نفت آن، به‌منزله یک اهرم قدرت و یک منبع سوخت نیست، بلکه تسلط بر خلیج فارس به‌معنای کنترل اروپا، ژاپن و چین است. این کار به آمریکا قدرت کنترل و باز و بستن شیر نفت یا حداقل ایجاد اختلال در فرآیند توسعه این کشورها را خواهد داد. به همین دلیل استراتژی این کشورها با آمریکا همکاری و رقابت و توازن قدرت نرم است. با ظهور عصر ژئواکونومیک در دهه پایانی قرن بیستم، کانون‌های انرژی، بیش از گذشته مورد توجه کشورهای مصرف‌کننده انرژی و قدرت‌های فرامنطقه‌ای و جهانی قرار گرفت که از این دیدگاه، منطقه خلیج فارس در مقام بزرگ‌ترین انبار انرژی جهان، مرکز ثقل این توجهات بوده و خواهد بود. ذخایر عظیم نفتی (دوسوم کل انرژی جهان در منطقه خلیج فارس) و اهمیت استراتژیکی این عنصر در سبب انرژی جهان، خلیج فارس را به یکی از مراکز مهم رقابت قدرت‌های جهانی در سده بیستم تبدیل کرده بود. اگر نیاز هند و کشورهای آسیای جنوب شرقی، اروپای شرقی و اتحادیه اروپا را نیز به سقف رو به تزاید انرژی بیفزاییم، آنگاه اهمیت خلیج فارس در دو دهه آینده را بیشتر درک خواهیم کرد.

منطقه خلیج فارس در کلیه فعالیت‌ها، جهت‌گیری‌ها و کارکردهای جهانی‌شدن و رقابت و کشمکش بر سر ترسیم تصویر نهایی نقشه ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی معاصر، اهمیت ویژه‌ای دارد. راهبرد اروپا در خلیج فارس برپایه همکاری و رقابت با آمریکا، خرید نفت و گاز، فروش سلاح، همکاری نظامی و توافق با این کشورها برای احداث پایگاه‌های نظامی قرار دارد. از راهبردهای روسیه نیز، قدرت موازنه نرم با آمریکا، تلاش برای بازاریابی سلاح‌های خود، همکاری‌های اقتصادی، همکاری‌های امنیتی و هسته‌ای با ایران و سرمایه‌گذاری در منابع نفت و گاز کشورهای منطقه، به‌خصوص ایران را می‌توان برشمرد. راهبرد چین نیز بر مبنای موازنه نرم با آمریکا، فروش سلاح، توسعه بازار تجارت، همکاری و سرمایه‌گذاری در منابع نفت و گاز منطقه، به‌ویژه ایران مبتنی است، بنابراین بی‌دلیل نیست که این منطقه بیش از هر منطقه ژئواکونومیکی دیگر در معرض سلطه‌گری و دخالت‌های بیگانگان قرار می‌گیرد. با توجه به نیاز رو به تزاید اقتصاد صنعتی غرب و شرق به منابع انرژی از ۹۲ میلیون بشکه امروز به ۱۱۷ میلیون بشکه در سال ۲۰۳۰ و کاهش شدید منابع انرژی در جهان، هم اکنون احتمال کشمکش، رقابت و درگیری بین قدرت‌ها در این منطقه ژئواکونومیکی قابل تصور است.

## منابع

1. Blumental, D., 2005, **Providing Arms: China and Middle East**, Middle East Quarterly, Vol. 12, No. 2, PP. 11-19.
2. Buzan, B. and Weaver, F., 2009, **the Regional and the International System**, Translated Ghahremanpour Rahman, Institute for Strategic Studies, Tehran. (in Persian)
3. Calabares, J., 1998, **China and the Persian Gulf, Energy and Security Middle East**, the Middle East Journal, Vol. 52, No. 3. <http://www.questia.com/library/journal/1P3-32465051/china-and-the-persian-gulf-energy-and-security>.
4. Dowlatshahi, M., 2011, **China's Energy and the International aspects and it's Effects**, the Office of Political Studies, Tehran. (in Persian)
5. Elahi, H., 2010, **the Persian Gulf and its Problems**, Ghomes, Tehran. (in Persian)
6. Emami, M. A., 2006, **Agents of Foreign Influence in the Persian Gulf**, Office Politics and International Studies, Tehran. (in Persian)
7. Fonton, A., 2008, **After Either Water or a Mirage**, Translated by F. Hamedan, Fakhteh, Tehran. (in Persian)
8. Hafiznia, M.R., 2006, **The Principles and Concepts of Geopolitics**, Papoli, Mashhad. (in Persian)
9. Hafiznia, M.R., 2010, **The Strategic Importance of the Persian Gulf and the Strait of Hormuz**, Samt, Tehran. (in Persian)
10. Heydari, A., 2004, **Japan's strategy in the Persian Gulf**, Middle East Quarterly, vol,1 No. 2, PP. 231-232. (in Persian)
11. International Energy Agency, 2011, **Petrol and Natural Gas Information**.
12. Izadi, P., 2008, **The French Approach to the Middle East**, Islamic World Regional Studies, Vol. 12, No. 5, PP. 12-14. (in Persian)
13. Jong, J., 2008, **The Third E U Energy Market Package, Are We Singing the Right Song?** Clingendael International Energy Programme. <http://www.energypolicyblog.com/2008/03/12/the-third-eu-energy-package-are-we-singing-the-right-song>.



14. Kawac, N., 2010, **GCC. China to Talk Investment, Oil Supply**, Emirate. <http://www.zawya.com/Story.cfm/sidZAWYA20100311061924/GCC,%20China%20to%20talk%20investment,%20oil%20supply3.11.10>.
15. Kemp, G. and Harkavy, R., 2004, **Strategic Geography of the Middle East**, Translated by Mehdi Hosseini Matin, Institute for Strategic Studies, Tehran. (*in Persian*)
16. Klare, M. T., 2008, **Rising Powers, Shrinking Planet**, The New Geopolitics of Energy New York, Henry Holt Company, USA.
17. Klare, M.T., 2005, **Oil Geopolitics, Coming War with Iran**, Published Monday Tomdispatch, 10 April, <http://www.tomdispatch.com/post/2312>.
18. Lacoste, Y., 1999, **Factors and Openion in Geopolitic**, Translation Ali Farasati, Aman Press, Tehran. (*in Persian*)
19. Lawrens, H., 1998, **Persian Gulf and the Suez Canal Channel**, Translated by Mahmood Khajehnorri, Tehran University, Tehran. (*in Persian*)
20. Louvre, P. and Toal, F., 2003, **The Keys of Geopolitic**, Translated by Saduqi Vnyny, University of Shehid Beheshti, Tehran. (*in Persian*)
21. Lutrak, E. A., 1990, **From Geopolitics Geo Economi**, Paper No. 16, Translated by Mohammad Hafiz Hashim Nasiri Don, Bureau of Political and International Studies, Tehran. (*in Persian*)
22. Mohebali, M., 2011, **Lectur in eighteenth Conference of Persian Gulf**, The Office of Political Studies, Tehran. (*in Persian*)
23. Mojtahedzade, P., 2007, **Geopolitic and Political Geography**, Samt, Tehran. (*in Persian*)
24. Mousavi Shafaei, S.M. and Shapouri, M., 2011, **The Dimensions and Consequences of Risky Gopolitic Iran**, Journal of Strategic Studies, Vol. 56, No. 54, PP. 11- 14 (*in Persian*)
25. National Security Strategy of the Islamic Republic of Iran, 2005, **Proceedings of the First National Conference for Strategic Studies**, Institute for Strategic Studies in Tehran. (*in Persian*)
26. Otuthail, Z., 2001, **Geopolitical Thought in the Twentieth Century**, Translated by Mohammad Reza Hafiz Hashim Nasiri Don, Political and International Studies, Tehran. (*in Persian*)
27. Pishgahifard, Z., 2003, **Geopolinomi Persian Gulf and an Economic Strategy in China and Japan**, Journal of Geographical Research, Vol. 22, No. 46, PP. 321- 324. (*in Persian*)
28. Potter, L.G. and Sick, G.G., 2002, **Security in the Persian Gulf**, Pal Grave New York.
29. Rahimpoor, A., 2003, **Oil and Persian Gulf of Security and the Strategic Position of Iran**, Persian Gulf, Sixteenth Seminar, The Office of Political Studies, Tehran. (*in Persian*)
30. Rollo, J., 2008, **Prospects for and EU – Gulf Cooperation Council Free Trade Area**, Chatham House.
31. Sanaei, M., Karimi, J., 2008, **Relations with Russia and Iran**, Iras, Tehran. (*in Persian*)
32. Sariolghalam, M., 2012, **Irans Foreign Policy**, Shargh News Paper, Monday, 24 February. (*in Persian*)
33. Shariatinia, A.M., 2009, **Introduction to China's Relations with Iran**, Gostareshe Tolide Elm, Tehran. (*in Persian*)
34. Smith, M. A., 2007, **Russia and the Persian Gulf**, Moscow's, Press.
35. Tabatabaei, S., 2009, **Shnghay Coopration Organization**, International Organizations Researches, Institute of Reserches Strategic, Tehran. (*in Persian*)

36. Vaezi, M., 2010, **Challenges the Hegemony of the Great Powers in the Persian Gulf and America**, Journal of Foreign Relations, Vol. 2, No. 6, PP. 5-6. *(in Persian)*
37. Zarei, B., 2012, **Atlas Military - Strategy Persian Gulf**, Geographical Organization of the Armed Forces, Tehran. *(in Persian)*
38. Zbigniew, B., 2007, **Unchecked, Global Disturbances in the Dawn of the Twenty-first Assembled**, Translated by Abdorrahim nave Ebrahym, Institute by Information, Tehran. *(in Persian)*

